کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۵۵۲ - ن

خطی - فهرست شده
۱۵۷۴

رساله ابوریحان در بیان مطالع مولود
بالتحقیق نه بتخمین و به نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی
رسوله محمد و آله اجمعین بدانکه چند نکته است در بیان طالع مولود
حمل خانه مریخ و شرف آفتاب نوزده درجه و هبوط زحل به بیست و یک
درجه گرم و خشک و صفراوی و مزه تلخ و لون سفید و بریده اندام
و تعلق به سر و روی و از شهرها کابل و بابل و عرب و فارس و ترکستان
و ناحیت مشرق و زمین هندوستان و از ماهها محرم و نیسان و مراو را
۳ وجه است مریخ و آفتاب و زهره و اگر بر وجه مریخ بود سرخ روی
و سبز چشم و دراز بالا و موی ایشان اندک میگون و نیکوخوی و جوانمرد
بود و لیکن مخاطره از جراحت بود و اگر بر وجه آفتاب بود سفید روی سیاه چشم
و پیوسته ابرو و خوش خلق و صافی دل بود و اگر بر وجه زهره بود سرخ رنگ
و خشک اندام و گرد دهن و سخن گوی و جوانمرد و اگر بر سعد زاید نیک اندام بود
و اگر منظور نحس زاید خسیس بود پیوسته ابرو و حرام روزی و پیوسته بی وفا بود
و بیماری که پیش آید زیاده از چهل روز نباشد بعد از آن راحت یابد
و از بستان و زن بشر خورد و در جوانی [illegible] کشد و زن دوست
باشد و از خربزه و آب رنج رسد و در جوانی اندک سفر باشد و در پیری
بسیار

بسیار سفر بود و در غربت مقام دراز کند و هرگز آوازه در رنج
بود و چون سالش به هژده رسد دراز پا و بد دولت [illegible] و از
جای تولد به جای دیگر افتد و چهار عقد کند اگر از چهار زیادتر بالغه شود بسیار
عقد کند و لیکن روزیش نباشد و هرچه باشدش از دولت رنج
خویش باشد و کار سلطان یا لشکری یا زرگری یا طباخی یا بریان
گری و کار آتش سازد و زود خشم گیرد و زود آشتی کند و
رنج او از گرمی و خشکی و درد سر بود و داروی او چنین فرموده اند
هلیله زرد و ترنجبین و خیار چنبر و خرمای هندی و سکنجبین
و شفا [illegible] آتش بکند و نخورد سازد [illegible] باشد
[illegible] اسب کمیت و نگین عقیق انگشتری و جنس [illegible]
[illegible] نشیند تا حاجتش زود بر آید و اگر سفر کند یا بازار
[illegible] سازد و [illegible] نبیند و در هفت سالگی
[illegible] شود اگر از آن [illegible] سال و هفت روز باشد [illegible]
و مرگ [illegible] وقت باشد که آفتاب در عقرب باشد [illegible]
[illegible] روزی و مالش در غربت گرد شود و اگر نجم
سعادت ناظر بود در [illegible] یابد و چیزی گرد [illegible]
و آخر عمر کار او بمراد شود و اگر نجم نحوست ناظر بود [illegible]

تلخی بود و از نقل جای بجای او را نفع رسد و شهید میرد جوزا سیوم خانه برادران
اگر وجه مشتری دارد سه برادرانش بود و اگر وجه مریخ بود پنج برادر بود
و اگر آفتاب دارد یک برادر بود اما از ایشان هیچ روزی نبود اما جای که
ایشان نیکوییها بسیار کنند و بجای ایشان او را بدی افتد و از مادر و پدر
میراث یابد و با یک برادر که هم نسبت او نباشد بدعوی میراث چیزی
از و برگیرد سرطان خانه چهارم پدر والدین نیک بود اما پدر از پیش او غایب
بود و بر وی بسی رنج رسد و از خانه مادر و پدر دور افتد اما نام ایشان
بر جای دارد و بر اقربا مبارک بود خانه پنجم اسد اگر وجه زحل بود چهار
فرزندش بود و اگر وجه مشتری بود سه فرزندش بود و اگر وجه مریخ بود
یک فرزندش بود مادینه اما دولت یابد اما بیره اش نبود و از
سبب یک فرزند بسیار رنج خورد آخر آن فرزند نام او بر جای دارد
و کار فرزندان به از و بود زیرا که دولت دیگر فرزندان او باشد
ششم خانه بیماری سنبله است کثرت صفرا و خون و مرکش از درد
چشم و تخم و نهیب بریان بود هفتم خانه تزوج میزان اگر وجه
زحل یا مشتری بود نه عقد کند و نفع از زنان بود و از زن سفید
سیاه موی و کنده بالا و پیوسته ابرو خوشی بیند

هشتم

هشتم خانه مرگ تعلق عقرب خطرش به هفت سالگی افتادن از
جای بلند و بیم و به چهارده سالگی و یازده سالگی بر آمدن ریشها
از خون برا اندام و در سی سالگی کار او با کفش و کور نفقه و اگر این
بجهد سی و چهار سالگی و هفتاد و چهار سال بود و بروزه روز
و هفت ساعت رنج صفرا و غلبه خون و درد دل شود خانه
نهم خانه قوس سفر بود کابلستان و بابل و غزنین و ترکستان
و ختن و زمین هندوستان زیرا که این اقلیمها بد و منسوب
و مال یابد از پادشاهان و تجارت گری و خرید و فروخت
بهند کلان اما از دزدان بیم بود و در سفر خوف خطرا
اما عاقبت بخیر بگذرد دهم خانه عمل سلطان جدی عملهای
چری الهی از زمین روید چون زر و آهن و مس و سرب و ایذ زد و برج
باتش تعلق دارد چون زرگری و طباخی و بریان گری اگر جوهر خود
با کسی شرکت کند و از عمل سلطان منفعت بود چون وکیلی یا گزنی
و قفل و مرغ یازدهم خانه امید و منفعت دولت ها امید که باشد
خدا تعالی بجای بدهد اما تدبیر با کلانان بکند تا صواب آید دیگر کاری
به تعجیل کند بد افتد و رنج ضایع گردد و گاه گاه بسیج کار خیان بکنی اما
که تو صید نشود و چون توکل بر خدا تعالی کند ناگاه مرادش بر آید

دوازدهم خانه دشمنان حوت یا قسم او را دشمنان بسیار بود
خاصه انکه باوی نان و نمک خورده و میان آن مرد او را ناحق اوفد عاقبت
صلح کنند اگر با دشمنان مدارا کند به باشد تا معاونت او کردند و بر چه
خواهد بتواند کرد بجای دشمنان و از جامهای سرخ و سفید و بنفش و از
یمن عقیق و پیاده و بامدادان که برخیزد و را نهار نکرده تا آن روز بر وی مبارک
شود و غم اندک بود و اگر ماه نو به بیند روی زنان به بیند تا نیکو کند و از
ستوران سم شکافته بساز و برگردن او خالی باشد و بر وعده وفا کند
به پای خود اگر بلکند زبانش بدارد و بر لب او نشانی باشد و اگر
پیشانی دلیل کند ابنه بمرتبه رسد و جای و منزلت یابد و نام او بزرگ
شود و بر کتف چپ خونی ... شود و اگر سبب زنی برود
خونی شود و بر زخم وی خالی بود علامت حرام است بحرام
حریص بود توبه باید کردن و الا از سبب زنان هلاک
شود و بر سر او جراحت رسد و بر زیر پهلوی او فدانی بود
یا خالی اگر پیشانی بود دلیل سحر است که بر و نخوانی تعویذ بنا باید
بود و بر پهلوی او زخمی رسد که بیم هلاکت شود و از روز
روز سه شنبه و یکشنبه او را و اگر از کسی حاجت خواهد کرد
باید انگشت ... تا حاجتش روا شود و مرادش حاصل
آید و از بلا ایمن باشد ان شاء الله تعالی   خانه زهره است

است و شرف قمر سه درجه سرد خشک است و سودائی است و برج
کشاورزی و بریده اندام است و لونش سفید است و مزه اش
ترشش است و کم براینده است روز سیزده ساعت و شب یازده ساعت
و ثور را سه وجه است عطارد و قمر و زحل اگر بر وجه عطارد زاید سبز
چهره و شیرین روی و دانا بود و در قلم یا سوزن یا قرعش یا جوال دوز
و هر صناعت که باریک باشد چون زرگری و آهنگری و آنچه بدین ماند
و اگر بر وجه ماه آمده باشد از ماه سفید روی و سیاه موی و رسوا
و جاسوسی و پیکی و صاحب خبری و صاحب دیوانی و اگر بر وجه زحل
آمده بود سیاه چرده و سفله و تیز کار و آمیزگار و دوستدار
از کار نا اهل زنی و خراسی و سنگتراشی و رخت افکندن
و ضربنده کی و ستوربانی کردن این همه دلیل زحل است جمیع صفات
و مردی با خاص پیوسته ابرو و تیغ بینی و خوشبوی با جامه پاک و دستار پاک
و حریص دوستی و فریاد رسی مردمان بود و در جوانی زیانها رسد
از دزدان و بسیار دختر بود و سفر خشکی او را بهتر از سفر دریا
بود و در دل مردمان شیرین باشد و سخن کند و بر دست راست
او نشانی باشد علامت بی وطنی است و اگر نباشد نباشد اما وام کردن
او را ناز دو پیش خویش قوی باشد راستی سازد اگر دروغ

گوید یا خیانت کند فساد از دو از کارها و کشاورزی و کار آب
سازد و میراث یابد از دستش برود و زراعت کردن و بیع و شرا اگر کردن
و جامه نو پوشیدن و حاجت خواستن از مهتران روز چهارشنبه سازد و در
آمدن پیش بزرگان جانب دولت راحت سازد و اگر ماه نو به بینند
بروی مادینه سازد و نگین انگشتری پنجاه سازد و ترش و در پنج
سالگی و ده سالگی و در پانزده سالگی نالان شود اگر از این رنجها
برهد هفتاد و سه سال و دوازده روز و سه ساعت از شبی زنده
گانی بهتر کند و بلا کشی از درد کردن و گلو آن وقت که آفتاب در قوس
باشد خانه دویم جوزا بر یک کار قرار نماند و بسیار پیشه باشند و از
هر لونی مال گرد کند در آخر عمر و اگر وجه زحل دارد مال او از کشت و زراعت
و خرید و فروخت چوبها و اگر وجه عطارد دارد از دبیری کردن و خدمت
سلطان کردن و اگر وجه ماه دارد یا زرگانی دریا کند خانه سیوم برادران
سرطان اگر وجه عطارد دارد او را سه برادر بود و اگر وجه ماه دارد او را یک
برادر بود و اگر وجه زحل دارد او را هفت برادر بود یا هیچ برادران
دوستان بود و از مادر و پدر او را دو خواهر بود لیکن او مهتر بود و حال
او نیک تر شود و اگر از برادران دورتر بود به بود زیرا که دولت ندارد
زنان

از زنان [illegible] و از سبب خواهر او را نیکوی پدید آید و چیزی بمیرد و میراث یابد
از زنان زود   خانه مادر و پدر او را بحاجت از حق خواسته باشند
و بر مادر و پدر نیک بی بود و لیکن از قرابات روزی ندارد
و بر مادر و پدر مشفق باشد و نیکی در حق ایشان کند اما از پدر رنج بیند
و باشد که از پیش پدر غایب بود و پدر در غم و حسرت وی بمیرد و او باز
آید و میراث یابد و از سبب میراث خصومتها افتد خانه پنجم فرزندان
در طالع سنبله یافتم و سنبله را اگر وجه عطارد دارد پنج فرزند نیک
نباشند و از میراث فرزند بمیرد و اگر وجه ماه دارد هفت فرزند جمله
بود دختر ماده و نرینه کم بود اما از زنان هیچ فرزند نبیند و اگر وجه زحل
دارد فرزند بسیار بود چه از حلال و چه از حرام و اگر بنده خرد به بود
و اگر آزاده فرزند بیش بود دشمن او بود و از فرزندان رنج بیند و مالی
تلف کند   خانه ششم خانه بیماری است زحمت او از درد کردن بود و از هفت
اندام و درد شکم داروی او سنبل و قرنفل و مصطکی و زیره کرمانی و دارچینی
و ریوند و تخم کتان و شونیز این همه را بکوبند و بپالایند و معجون
سازند و در سالی سه کرت تیرماه و زمستان بخورد نافع آید
خانه هفتم عقرب اگر وجه عطارد دست دو زن نکاح کند و اگر وجه ماه نکاح
عقد کند و اگر زن بد و سیه کند و اگر وجه زحل دارد چهار نکاح کند و از
یک زن بسیار رنج و درد سر بیند اما از زنان فایده نه بیند

و در آخر عمر زنی توانگر بخواهد و از غلامان راحت بیند و راغب
باشد اما از شرکت دولت ندارد و با هر که انبازی کند بد افتد
و زیان بیند و اگر میانجی شود تاوان دهد و جود کند نسازد
خانه نهم چون از مادر متولد شود تا چهل روز بیم کشش بود در چهار سالگی
و در هفت سالگی او را از آتش نهیب رسد و پانزده سالگی از
دنبل یا آبله بیم اگر بجهد تا بیست سالگی او را در راهی بیم بود که بخانه
نرسد و اگر بجهد هشتاد سال و دو ماه و سه روز و سه ساعت
بزید خانه نهم سفر حدی سفر هندوستان و گرگان و بلخ و حد مرو
و بازرگانی کردن و خرید و فروخت زر و سیم و جامه اندر سفرها اما
آب بر حذر باید بود و از دزد و آتش نهیب رسد و بیمار شود ولی زیان ندارد
اما ان بخیر و وطن رسد   خانه عمل دلو یافتم از خرید و فروخت نفع رسد
اگر ستور بد خرد در دولت او نیک گردد و قیمت گیرد و در فروختن زر و سیم
و جوهر و آنچه بدین ماند همه نیک بود اما از عمل سلطان بر حذر باید
بود که خوف است   یازدهم خانه امید و منفعت مشتری صاحب حوت
امید از دوستان و رفیقان بخوبی بر آید و از اهل فضل و قلم مراد حاصل
شود و اگر روز پنجشنبه گوش بشوید و دو رکعت حاجت خوانده از
حق تعالی مراد طلبید مقصود حاصل شود   دوازدهم خانه دشمنان بسیار بوند
از اهل بیت و اقربا و لیکن بر ظفر نیابند بل مقهور گردند و تمکین نکنند که
زبان

زیان دارد آخر دشمنان ذکر کردند و جامه سفید یا لعل و نگین فیروزه ببازد
و هر که غم خورد زود فرحت بیند و شیرینی او را باز دو از
روزها روز آدینه سازد و مناظره و خصومت روز شنبه سازد
و حاجت خواستن از مهتران روز یکشنبه سازد و تحویل کردن روز دوشنبه
سازد و حرب و کینه جستن روز سه شنبه سازد و شراب و عیش
روز چهارشنبه سازد زیرا که این روز چهارشنبه نحس بود و جامه
پوشیدن و کار عظیم کردن پنجشنبه اما پیم جامه و بود باید کم پوشید
نباید بود و بر رای خویش معجب بود و گفت کس گوش نکند و بر یک رای [illegible]
و از کشاورزی و خرید و فروخت کنیزکان فایده بیند و بر مردم
نیکوی کند دعا از ایشان بدی بیند و بر بازوی راست او نشانی
بود [illegible] و اگر دیگر او نشان بود دلیل کند که بکار
بد او را تهمت کنند و اگر بر گردن او خالی بود بهالی دلیل کند که حق از ان
کس فرو گیرد و اگر بر بازوی چپ او نشانی بود بیابی دلیل کند
که بالا کند او از جادوی بود و زیر ناف او نشانی بود اگر سیاهی دلیل
کند که از حرام چیزی بدست آید و اگر زرد [illegible] بود نشان
از دوستی دو چیز شود کم تا قیامت نام وی بماند و [illegible]
او را نیش رسد یا سگ دیوانه او را بگزد و وقت تجارت
برو [illegible] تا کار برآید   برج خانه عطارد دست

مریخ را است و جه است وجه اول ده درجه مشتری راست وجه دوم ده درجه
مریخ راست و وجه سیوم ده درجه آفتاب است اگر بر وجه مشتری زاده بود
از مادر سفید روی بزردی مایل و خداوند دولت و دانش بود و
پارسا و نیکو سیرت بود و فراخ روزی و دشمن دوا و باد و یانت
نیکو و اگر بر وجه مریخ بود سرخ روی و میگون چشم و دزد و حرام خوار
و دغل و کینه کش و بی شرم و تحکم و مبارز و اگر بر وجه آفتاب بود
نیکو روی و خداوندیت و دولت ناک بود و چهره سرخ روی
بزردی مایل و از سلطانیان دولت یابند و از برج قوس
چون آفتاب درین برج آید روز چهارده ساعت بود و شب
این طالع نه کوتاه و نه بالا و بسیار سفر و خداوند ادب
و قران خوان و ... عمر ... شناس و از زنان ...
روزی مند خوب روی و خوش خوی و غالب سخن و از پیشها
زرگری و نقاشی و دبیری و طرازی و بافنده ...
گری و کفشگری و تیر اندازی و مال و خواسته بهر ...
گرد آید و وکیلی و کار سلطان او را باز دو
بیج او ز خون بود از گرمی و تری و خون بر گرفتن
روز سه شنبه سازد و دارو خوردن روز چهارشنبه
دنیا

و مال بیش از در دیده بود و از زنان و فرزندان روزی
... و هر کس ... بود و زیارت خانه کعبه و روضه رسول الله
... حاجت خواستن و جامه نو پوشیدن روز دوشنبه سازد
... از ... پنجشنبه سازد ...
... زند و بر کاری که ...
... بود و ... مهتران ...
... شود و پانزده سال ... بود و چون
... هفتاد و هشت سال و چهار ماه و هفت
روز ... زنده کاری کند و ... عمر ... برج جدی بود
دوم خانه ... خانه مال است مردی ...
لیکن فراخ روزی بود ... و از هر علمی او را
بهره بود و مال ... بسیار صرف کند و ...
... مال و ... کند و ...
مگر ... اگر ضعیف ... اما در آخر
عمر مال ... خانه سیوم ... اگر بر وجه مشتری بود
... و اگر بر وجه مریخ بود ...
... بود و اگر بر وجه آفتاب دارد ...
... و بجای ایشان نیکوی بسیار کنند و لیکن ...

بیج ... آخر از هر کدام ایشان کار او بالا گیرد و میراث یابد
و از غریبان منفعت چارم خانه مادر و پدر است
عزیزتر ... از دیگران و میراث یابد و مادر پیش از پدر ... و از
وطن دور افتد و جای بر دست آبادان شود و کار
خیر بسیار کند و نام و بزرگ شود خانه پنجم فرزندان
است اگر وجه مشتری دارد پنج فرزند بود و لیکن
از ایشان نفع نه بیند ... و اگر وجه مریخ بود
... پسر بود و اگر وجه آفتاب دارد هفت فرزند
بود ... فرزند ... سازند و ... فرزند
و فرزندان ... باشند اما از فرزندان نام
او هر جای بماند خانه ششم بیماری ... بیماری او
در سفر افتد و درد سر ... از گرمی و ... حکیم
دارو ... بود ... است و ... و ... شاه
... نیکو بود و ... معجون کنند و بخورد ...
و تابستان و زمستان ... کار بود و اگر ...
... رسد ... یا ... نگهدارد صاحب
کتاب ... حرز الله ما کان ...
...

... مقام ... است اگر وجه مشتری ...
... زن کند اگر وجه مریخ دارد پنج زن کند و اگر وجه آفتاب
دارد دو زن کند بحلال لیکن بوجه دوستی بسیار کند اما از
زنان پرهیز باید بود لیکن ... زن پنج ... از سبب ...
و ... شود تا ... دهد و الله اعلم هشتم خانه مرگ است ...
بیم مرگ ... سالگی از آبله ... در یازده سالگی اگر ...
سالگی ... بود ... در ... پنج سالگی بیماری ...
... زنده کاری باید هفتاد و هشت سال و چهار ماه و هفت
روز و چهار ساعت و مرگش ... بود نهم خانه سفر و
خانه زحل است او را سفر سازد ... و کرمان و ...
... هر چه ... هر جای که مقام کند ... یکماه و یکسال و ...
یابد و در سفر رباط و پل و مسجد سازد دهم عمل و شغل سلطان بود
چون دبیری و وکیلی و کارداری و از پیشها چون زردوزی و ...
و طرازی و ... و کاری که ... نیک بود و از هر عمل او را بهره باشد
یازدهم خانه امید و منفعت حمل است نیک دل و نیک بخت بود ...
اگر روز چهارشنبه جامه و تن بشوید و چهار رکعت نماز بخواند و سر بسجده نهد
هر چه خواهد خدای تعالی بدهد دوازدهم خانه دشمنان ... است دشمنان
خویش و بیگانه باشند اما ... گردند و از جامها سفید و ... لعل و ...

فیروزه و چون با مرد ادبیر تنها یه بیند بروی مبارک تمام روز ملک زرد
دار طعام تیره تر سازد و در عزیزی دوستان بسیار بخت اد
و خوش طبع و فراخ روزی بود و از روز یکشنبه سازد دبیر کاری که
ابتدا کند چون تزویج و شرکت و جامه نو پوشیدن فاما حاجت خواستن
و دوستی گرفتن با کسی روز آدینه سازد اما روز شنبه نحس بود
و هیچ کارش نسازد مگر فراغت و راستی اما ظالم در دعوی خصومت
روز یکشنبه اما بفرمتن و تحویل کردن و از جای بجای گشتن و نقل
کردن روز دوشنبه سازد و تاختن و بردن و کینه جستن
و مطالبت کردن و آنچه بدین ماند روز سه شنبه اما چون ماه نو بیند را
از خانه بیرون شود روی مادینه بکرد و حاجت خواستن رود بدرستی راست
بالستد تا حاجتش روا شود اما از مهتر زادگان زنی بکنند و از فرزندی
نرینه آید و کارش بالا گیرد و از آن زن مال یابد و خداوند این طالع
دبیر یا منجم یا شاعر و سخنهای طرفه گوید و حضرت را در خواب بیند سیم
خانه ماه است و مر او را سه وجه است وجه اول ده درجه زهره راست و وجه دوم
ده درجه عطارد راست و وجه سیوم ده درجه قمر است اگر بر وجه زهره زاده بود
از مادر نیکو روی سفید بود تن فربه و نیکو چشم و پیوسته ابرو بود فراخ روزی
و از دل مردان و زنان روزی ندارد و اگر بر وجه عطارد آمده بود از
مادر سبز رنگ بود با هر کسی سازنده بود و اگر بر وجه ماه بود لوند اولی

و سخن گوی و مقبول میان خلق و سلطان و رعیت و فراخ روزی اما در
بازپسین ماه کارش بنقصان بود و سخنش ناروا و حلیه اش نه کوتاه
نه بالا نیکو روی و سیاه موی گندم گون رحیم دل با مروت آمیزنده بود
بر سینه وی نشان بود و بر دوشش جراحت رسد اما در کار دین
کاهل و چون از یک زن بماند زنان بسیار کند و از کس وفا نه بیند
و کار دزدی رود کیلی سازد و از پیشه ها گرباس فروش و کشتی بانی و صیادی
و فقاع فروشی و سقائی و کفشگری و کاذری این همه سازد دوش
اما نزدیک مهتران بدست حبس نشیند و از نگین فیروزه سازد و بازر
گانی و حاجت خواستن و جامه نو پوشیدن روز یکشنبه سازد و سود
و زیان طلب کردن و درخت نشاندن و زمین آب دادن و خانه بنا نهادن
و تخم پراکندن این همه روز سه شنبه سازد و ماه نو دیدن بر روی مردان
دیدن وی نفع باشد و کریم طبع و در سه سالگی نالان شود از درد بر سینه
اگر از آن کرانی رهد هشتاد سال و دو ماه و یازده روز و چهار ساعت
زندگانی کند آخر وفاتش در آن وقت بود که آفتاب در برج دلو آید
دوم بیت المال خانه آفتاب است مردی حیلت گر بود و در اندیشی
و از بیرونی مال گرد کند و باک ندارد اما بغربت افتد باز کارش
بالا گیرد   خانه برادران در طالع سنبله اگر وجه عطارد

دارد سه چهار برادرش بود و یکی برادر و اگر وجه زهره دارد پنج
برادرش بود و یکی خواهر و اگر وجه زحل دارد یک برادر
بود اما از برادران و خواهران روزی نداند و تو کای
نیکوی بسیار کند اما مکافات آن بدی بیند اما در شیخ
بمیرند و میراث یابد   خانه مادر و پدر میزان برا
و پدر نیکی بود عزیزترین فرزندان او بود اما به
مادر نیکوی بسیار کند و حق ایشان نگاه دارد اما از پنجم هیچ
از ایشان شنود اما از پشیمان شده از پیش ایشان غایب شود
ایشان در حسرت او بمانند و مادر او را نه بینند و از پس
او خانه آبادان کند   پنجم فرزندان است عقرب خانه مریخ است
اگر وجه زهره دارد سه فرزند نرینه بود اش و اگر وجه عطارد
دارد چهار دختر و یکی پسر بود اش و لیکن رنج بسیار بیند
و از ایشان برخورد اما کار او از دختر بالا گیرد و نام او
بزرگ شود و از بزرگان دولت ندارد و هر چه بزرگ رود
از دست او برود و از ایشان او را فرزندی شود   ششم
خانه بیماری است قوس است و بیشتر علت او از رطوبت بود و بلغم
و بیماری پذیر بود و کسی دیگر بر وی غالب بود و دار روی
دی

وی فاقلت و کهن و منصب کی و عود خام و دارچینی و نانخواه
و تخم کرفس با آب بباید معجون کند و بخورد بهار روی ترا
و از دشمنان بترسد   هفتم تزویج و شرکت حد خانه زحل است
اگر وجه عطارد دارد یکی زن کند بحلال و اگر وجه زهره دارد
بنده گان بیشتر خرد و اگر وجه زحل دارد چهار زن کند و از سبب
یک زن بسیار رنج بیند و باشد که از خان و مان او را
کرده از سبب و مولای کسی بخرد و از دو فرزند نرینه آید
هشتم مرگ و دولت بیم مرگ در سه سالگی اگر تعویذ کند
زود خلاص شود و در بیست سالگی بنالد خوف افتیدن از جای
بلند و در چهل سالگی نالان شود چنانکه بیم آن توان کرد چنانکه
خلق نا امید گردند و بعد از هشتاد سال و ده ماه و یازده
روز و چهار ساعت از این بمرد چنانکه آفتاب در برج دلو
آید   نهم سفر است حوت سفر بسیار افتد اگر ماه متصل
بود با مشتری او را باز دو سفر شمال روی به طالقان و بلخ
خاصه در گشتن اما هوشیار کند تا مال ضایع نشود لیکن
او را زیان کم دارد   دهم عمل سلطان و کیلی و کار داری
و رسولی و پیغام بری و از پیشه ها تره فروشی و صیادی در غربت

هر چه کند دست او آید   یازدهم ثور می باشد که را از خود کس
نکو بیند که او بد کرده باشد و اگر امیدی یا حاجتی دارد در شب دوشنبه غسل
کرده دو رکعت نماز بجای که خالی بگذارد بعده بایستد و عرض
حال بجناب باری عزاسمه نماید خدای عزوجل سببی سازد که مراد حاصل
آید   دوازدهم دشمنان جوزاست دشمنش بسیار بود از خویشان
و بیگانه اما هر چند بکوشند هیچ بدی بجای او نتوانند کرد بل بدی
ایشان باز گردد و دشمن را منفعل سازد و همه کس را چون دل خویش
داند اما بر کسی اعتماد نکند و توکل بر خدای کند به بخت و از لباس جامه سفید
یا بنفش و از نگینها یاقوت یا زمرد سبز هرگاه غمناک شود الله الله بگوید
غم او کم شود و چون بامداد برخیزد در ان نگرد ان روز بر وی مبارک شود و از
طعام گرم و نرم و از ... بخورد و اگر تجارت کند در سه شنبه ...
سه شنبه شرف ... و چهارشنبه نیک بود و پنجشنبه و جمعه هم سفر کردن و پوشیدن جامه
و صحبت کردن روز یکشنبه و تزویج و ... نیکو ...
...
و حاضر جواب ... افتد یا شهید میرد   اسد خانه آفتاب است
اورا سه وجه است وجه اول ده درجه زحل است و وجه دوم مشتری و وجه سوم مریخ
اگر بر وجه زحل آید سیاه چرده و بد دل و محنت کش ...

و

و اگر بر وجه مشتری بود لونش بزردی زند و خداوند صدقه و مروت بود و اگر بر وجه
مریخ آمده بود سرخ روی و سرخ موی و کربه چشم و عیار و حرام روزی بود و از دل
زنان روزی ... باشد ... زیر ...
باشند و ... مال او تلف شود اما خدای عزوجل عوض باز دهد و از برادران ...
و از آتش خوف بود ... و چون از نوزده
سالگی بگذرد ... سال عمر او شود ... و در سفر ... و رحیم دل و عطا دهنده
و صلاح ... و دولتش در آخر عمر بود و حاجت خواستن و خریدن و ...
و مهمانی کردن روز یکشنبه سازد و از داروی ... خوردن روز چهارشنبه سازد و
چون از خانه بیرون آید و یا ماه بیند بر ... نگرد تا ... بروی ...
در شش سالگی و ... هفت سالگی ... شود اگر از ان بجهد عمر دراز
یابد و چون از صد بگذرد آخر هلاکش در ماه ... باشد وقتی
که آفتاب در برج حوت بود   دوم سود و زیان سنبله است مردی حیلت گر
و صنعت گر و مال ... نفقه کند که از ایشان هیچ خوبی
نه بینند   سیوم برادران میزان اگر بر وجه زحل بود سه برادرش بود
و اگر بر وجه مشتری ... برادرش بود و اگر بر وجه مریخ دارد یکی برادر بود
و ... ایشان بسیار نیکوی کنند اما از ایشان هیچ بهره
نه بینند و ... بیرند   چهارم مادر و پدر عقرب باین
نیکی بسیار کنند و حال ... مادر و پدر به شود و کار او بالا گردد و ...

و پدر او در پیش او بمیرند و او میراث بیابد و خصوصا ... منفعت باشد و ... سعادت ... بمیرد   پنجم فرزندان
قوس اگر بر وجه زحل ... فرزند ... دولت ...
و اگر بر وجه مریخ دارد دو فرزند ... اگر بر وجه ... زحل ناظر بود هیچ فرزند
نشود و حسرت فرزند بود ... و از ایشان هیچ روزی ...
و اگر فرزند بود ... چشم ... ششم بیماری جدی است تا آخر عمر بیماری ... بسیار
بود اما ... آخر ... بیماری ... از صفرا
و حرارت جگر و معده و ... و درد ناف و داروی او ... بلیله و بلیله
و آمله و شاه تره و سنا مکی و ... هر یکی جزوی با روغن ... کند
و بخورد نافع بود   هفتم تزویج دلو است اگر بر وجه زحل دارد ...
کان ... بود و اگر بر وجه مشتری دارد زن بسیار کند و بر حرام ... بود
و از ... زن و ... بسبب فرزند و اگر بر وجه مریخ دارد بسیار زن کند
هشتم مرگ حوت است مرگش ... هفت سالگی و هژده سالگی بیماری ... و از مرگ
... خطره بود و در پنجاه سالگی مخاطره بود که جراحت رسد ... از ان
یکصد و بیست سال و سه روز بزید   نهم سفر حمل است سفر سوی
ترکستان به بود و ختن و سمرقند و سمت مشرق هر کار که بکند نیک
آید و اگر صناعت کند هم نیک بود اما ... باید
و ... که از دزدان ... جراحت ولیکن زیانی ندارد

خانه دهم

دهم عمل سلطان ثور است و کیل و دبیر ... از ...
بود و از پیشها کار آتش چون طباخی و آهن گری ... بدین
مانند و خرید غله چون جو و گندم و عدس و ... بدین مانند بهره
دارد   یازدهم امید و منفعت جوزاست امید ... گردد
و دولت به ... و به هر حاجت روز یکشنبه اول ساعت
برخیزد و سر و تن بشوید ... یا جای بلند رود و چهار رکعت
نماز بگذارد و هر حاجت که بخدای تعالی دارد بخواهد بصدق که حاجتش
روا شود   دوازدهم سرطان است دشمنان او از خانه او
بود ... او ... نان و نمک او خورده باشد دشمن
بدست او هلاک شود و از لباسها جامه سفید و سبز و از نگینها
... او را باز زد تا اگر غمگین ... غم او کم شود
و در ان ... روز بروی مبارک بود و از ...
... او را باز زد و از ... که ... او را باز زد
و از روزها روز یکشنبه او را باز زد اما سفر کردن ... سالگی
... سازد و حساب کردن و وعظ کردن و خرید
و فروخت روز چهارشنبه سازد و صحبت کردن و ...
گرفتن روز آدینه سازد اما روز پنجشنبه اگر کار ... کند

رنجور شود اما نصیحت کس نشنود و برای خود عجب باشد
و آن کند که خواهد اما چون خشم گیرد تن خود را هلاک کند
اما چون خشم آید لرزه بر اندام وی افتد و مردی مفسد بود و دست
بر همه کسان خود جور کند و اگر بر کتف چپ نشان سیاهی دلیل کند که پدر تنگکار
او را افتاده زد و اگر معالجه شود تا وان دهد و بر پهلوی راست
باید بدانی که او را زخمی رسد و در آن هلاک شود و اگر بر ران
چپ او خالی بود دلیل حج بود که بکند و در راه بیمار شود اما
عاقبت خیر بود و ماه نو بر روی زرینه بیند و اگر حاجت خواهد
بر دست چپ الستد تا مرادش حاصل آید — طالع سنبله
خانه عطارد مراد او راسته و جه است و جه اول ده درجه آفتاب راست
و جه دوم ده درجه زهره است و جه سوم ده عطارد است اگر و جه آفتاب بود
سرخ روی او و نیکو موی فراخ روزی و از سلطان دولت یابد و
اگر بر و جه زهره بود سرخ و سفید و فربه و شادکام و پاک جامه و جامه بوسیا
و بوی خوش را دوست دارد و شراب خواره هر چند توانگر بود در نهان طماع
بود و عاقبت روزگار و اگر بر و جه عطارد افتاده بود زیرک و سخن گفتار
و لطیف زبان و دبیر بود یا نقاش یا زرگر یا درزی یا سراج یا کفشگر
یا مطرب و خداوند دیانت بود و باد اکثر میانه قد و آهسته سخن

و را حج

و آراسته با نواع ادب و گستوقی و حاکم و تیره رنگ و خفیف اللحیه و سوداوی
بود و بر شکم و ناف وی خالی بود و بسیار فرزند اما علت برسام
باشد فاما شفا یابد و از درد تهی گاه و خشکی بنالد و در غربت
سه زن بخواهد و از زن آخرین راحت بسیار بیند و از سفر مراد دل حاصل
کند و مرگ فرزندانش گزیر بود و بر پهلوی راست و چپ خال دارد و بر سینه
و بر گردن خالی دارد و نیز حج کند با خر عمر کارش نیکو بود و بد و کد خدای
باز گردد و جامه نو پوشیدن و عاقبت از مهتران نواختن بد ریست پسند و
در شش سالگی و چهل و هشت سالگی و در شصت سالگی از قولنج نالان شود و اگر
از آن برهد هفتاد سال چهار ماه و دوازده روز و هفت ساعت از زندگی
کافی و اجب گیرند و مرگش در خر و دین ماه — دوم سوم بیان در طالع
میزان است مردی حیلت گر و تنگدل از هر علم او را بهره باشد و از هر کاری
مال گرد آرد اما بیجا صرف کند و به آخر عمر کار او نیک شود و دلیل کند که
حج کند و همانجا مقام کند یا کار را رنج کند — سوم برادران است و نیز
عقرب است اگر وجه آفتاب بود چهار برادرش بود هم پشت و از آن
نیکوی بیند و بجای ایشان نیکوی بسیار کند و اگر وجه زهره دارد
دو خواهر یکی برادر بود و دشمن اما از برادران محبت ندارد و اگر وجه
عطارد دارد از مادر و پدر دیگر برادران بوند و از ایشان خیر و

سعادت بینند — چهارم مادر و پدر قوس است با مادر و پدر نیکوی
بسیار کنند اگر چه لختی بیوفایی کنند اما از دولتشان گذشت و مادر
و پدرش او بمیرند و از ایشان میراث یابد و از پدر کم روزی بود
ولیکن پس مرگ پدر کار او بالا گیرد و مهر مادر بر دیگر کس نهد
و آخر از وی جفا بیند و عاقبت نیک بود — پنجم فرزندان است طالع
جدی اگر وجه آفتاب دارد سه فرزند بود نرینه و از ایشان نیکوی بیند و اگر وجه
زهره دارد چهار فرزند مادینه بود کش و تا بزید بغم ایشان بود و اگر وجه عطارد
دارد از فرزندانش روزی بود و بیشتر فرزندانش نرینه بود ولیکن کم زیند و
که بجای ایشان برد هیچ جای بر نیاید و آخر در حسرت ایشان بماند — ششم
بیماری و طالع دلو یافتم و دلو خانه زحل است علت او نیز از شکم باشد
و علت گیرد و از ساق پای و خشکی و درد زهار و بادهای مخالف و چکیدن
دارویی او قرص مصه انه خولنجان و جوز بویا و قاقله و مصطکی و شونیز و تخم کرفس
و گشنیز و کمونی و افتیمون و قرنفل همه را بکوبد و بجوشاند و با انگبین معجون
کند و بخورد همه دردها و بادها سود دارد و لیکن تعویذ نباید بود که او را
مضرت رسد از جنیان و در آن وقت نالان شود و لیکن زود عافیت
یابد — هفتم تزویج و شرکت در طالع حوت یافتم هیچ زن بخواهد اگر وجه آفتاب
دارد هیچ بردی حرام کرد و از ایشان بس رنج بیند و اگر وجه زهره

دارد

یک زن بحلال بخواهد و لیکن یاری و دوستی بسیار کند و از خلق روزی
ندارد و اگر وجه عطارد دارد یک زن بخواهد و از آن زن رنج
بسیار بیند اما بر هر چه کان راغب بود بر خرید و فروخت — هشتم مرگ
حمل یافتم هم مرگش بود تا چهل روز بعد از ولادت اگر از آن بجهد تا شش و نیم
سال آید از آنکه چون از آن به شود شاید آن بماند و بعد از آن در
سی و چهار سالگی اگر از آن بجهد تا پنجاه سال بعد از آن هفتاد و شش
سال و چهار ماه و یازده روز و هفت ساعت از زندگانی و روز مرگش
یکبر دو در روز ازین ما باید وصیت بکند که کار دیگر گونست — نهم سفر ثور تحت
سفر سوی مدینه و پارس و دامغان تا حد فرغانه و ترکستان تا آنجه
تواند هر چند سفر بیش کند او را به بود اما چون عیب و هیچ نکند در روی
بغربت نهند مال گرد کنند در غربی نام دار گردد و از گناه روی خانه خدا
نهد و از آنجا باز آید بکام و دوستان — دهم عمل سلطان مردی حیلت
گر بود و او را از هر علم بهره بود و اگر در عمل سلطان هیچ برد اگر وجه سلطان
کار او بالا گردد و خداوند مروتی شود و اگر وجه عطارد دارد او را از کارهای
سلطان هیچ بهره نشود و رنجور بود و دولت ندارد و آن به که چوب فرد
و نیز معالجت کردن حیوان بسازد — یازدهم خانه امید و منفعت از
طالع سرطان است هر گاهی که حاجتی خواهد شب چهارشنبه مروتش بشنوید

در جای پاک بایستد و چهار رکعت نماز بگذارد و حاجت خواهد بزرگ حاجتش روا
شود   دوازدهم طالع اسد است دشمنان بسیار باشند اما هیچ نتوانند
کرد و بر وی ظفر نیابند اما حذر را از دشمنی سلطان نگاه باید داشت و
از دیگر کس نباید اندیشید زیرا که از مردمان روزی ندارد و هر که نان و
نمک او خورد دشمن او شود و اما فرزندان این طالع را ساز دار جامهای کتان
و از رنگهای زمرد تا اگر غمناک بود و از آن نیکو گردد و اگر شود و آن روز بروی بسیار
بود و از طعامهای ترش و از روزها چهارشنبه و برای جامه نو پوشیدن و کار خیر کردن
و بنا نهادن و حاجت خواستن از مهتران روز پنجشنبه و روز آدینه
نیک بود و روز شنبه بر وی نحس بود و مراعات و [illegible]
و مناظره کردن و مال طلب کردن و وام دادن و ستدن روز یکشنبه
نیک بود اما سفر و تحویل کردن روز دوشنبه نیک بود و اگر بر دست
او خالی بود دلیل یک کار بزرگ که از دست شود و خلق حیران شوند و
عاجز آیند و اگر بر گردن او خالی بود مال یتیم خورد و اگر پشیمان شود
ندارد و اگر بر [illegible] او خالی بود بر حرام حریص بود توبه باید کرد تا مراد
بکمال آید و اگر بر روی او خالی بود از دنیا برود تا جمال مصطفی نبیند
در خواب و چون ماه نو ببیند بر روی مادینه ببیند و اگر از کسی حاجت
خواهد بر دست راست ایستد تا مرادش بر آید   میزان خانه زهره

واول

و مر او را سه وجه است وجه اول ده درجه ماه است و ده درجه زحل
و وجه سوم ده درجه مشتری اگر وجه ماه باشد سفید و باریک و
خوش حسن باشد و اگر بر وجه زحل زاید سیاه چرده و اگر
بر وجه مشتری زاید نیکو روی و سفید پوست بود و لحیه [illegible]
زند و مال [illegible] و دین بود و از زنان روزی مند بود از
قرابت بی روزی بود و از سلطان همیشه بر حذر باید بود و سفر کردن و بازرگانی
و جامه نو پوشیدن و حاجت از مهتران خواستن روز پنجشنبه و آدینه نیک
بود و او را راست گفتن بسازد و خیانت نسازد [illegible]
خدمت دانشمندان و مردان پارسا کند و چون چهل روز
شود [illegible] و در شش سالگی [illegible]
هشتاد و پنج سال و هفت روز و سه ساعت از شب [illegible]
آخر بلا کشش در ارد [illegible] بود   دوم سود و زیان عقرب
مردی حیلت گر مال گرد کند [illegible] و خورنده بود و مهر
اما فراخ روزی بود اگر ده درم [illegible] بیابد تا آن نخورد دیگر کار
نکند و اگر درمی از حرام بدست آرد ده درم از حلالش برود   سوم
طالع قوس است اگر وجه زحل دارد یک برادر بود و اگر وجه مشتری
دارد سه برادر بود و دو خواهر و بجای ایشان نیکوی بسیار

کند و از ایشان دولت ندارد و با هر برادر که نیکویی کند باز
از وی جفا بیند اما آخر بر ایشان کامکار گردد و ذلیل او گردند
و کار او بالا گیرد و مر او را بلقب خوانند   چهارم مادر و پدر برج
جدی است مادر و پدر نیک و مبارک بود و با ایشان نیکوی بسیار کند
اما از ایشان روزی مند نباشد و لیکن از ایشان کار او بالا بود و
از مولد دور افتد و هر جا باشد مراد مند باشد   پنجم فرزندان برج دلو است
اگر وجه ماه دارد فرزندانش کم بود و اگر وجه زحل دارد دو پسر بودش
و بعضی گفته اند هفت دختر بودش با ایشان نیکوی بسیار کند و نام
فرزند نیکو بود و کارش بالا گیرد و مرادش حاصل شود   ششم خانه بیماری
برج حوت است بیشتر بیماری او از رطوبت افتد و از گرمی و [illegible]
او فرموده اند [illegible]
هم [illegible] و هم [illegible]
زرد و سیاه بر آن [illegible] کند و در سالی سه نوبت تابستان و بهار
و تیرماه نافع بود و چشم زخم نیز زیان دارد   هفتم تزویج تعلق حمل است
اگر وجه ماه دارد پنج زن بکند و اگر وجه زحل دارد سه زن کند و بعضی
گفته اند که هفت زن بخواهد و اگر وجه مشتری دارد دو زن بخواهد اما بر
دوستی بسیار [illegible] از دل آن زنان روزی ندارد و از یک زن بسیار

شب

و بر خالش بیند و مال امید [illegible] کار آن زن شود و آخر مراد او برسد
و از سر کت او را فایده بود و هر چه کند پشیمان شود [illegible]
کشد تو نگر گردد   هشتم خانه مرگ [illegible] برج است [illegible] مرگش به [illegible] سالگی
اگر از آن بجهد تا شانزده سالگی از جای بلند بیفتد و اگر از آن بجهد
تا بیست و هفت سالگی اگر از آن بجهد به جای بود اگر از آن
بجهد [illegible] و هفت سالگی [illegible] اگر از آن بجهد زندگانی یابد
هشتاد و پنج سال و هفت ماه و [illegible] روز و سه ساعت
[illegible]   نهم سفر در طالع جوزا است موافق
بود سفر هندوستان و کابل و سیستان و کرمان [illegible] و ولایتها که بر راه
گذر سبیل بود [illegible] در غریبی زن کند و فرزند آید [illegible]
و اگر در جای خویش قرار گیرد و کار خیر بسیار کند و شاید که مرگش
در غریبی بسیار رسد   دهم عمل و شغل چون سرطان است می باید که
از عمل سلطان حذر کند اما بزازی و صرافی و بقالی و هر کار دیگر
[illegible] و اگر خود [illegible] با کسی انبازی کند   یازدهم امید است
چون خانه اسد است امید و حاجت از خدا خواهد و بجز خدای تعالی راز با کس
نگوید و بر درویشان رحیم باشد و برای حاجت روز آدینه میان
دو نماز [illegible] و از شهر بیرون [illegible] در جای بلند بایستد

وچهار رکعت نماز بخواند از حق تعالی حاجت طلبید روا شود   دوازدهم خانه
دشمنان سنبله است او را دشمن بسیار بود و از خویش و پیوند او اما
در امان خدا باشد و کسی حرزی کرده نتواند بلکه همه مقهور او گردند
و اما میان او و میان مردی تعصب افتد بسبب زنی باشد
که او را جراحت رسد اما زیان ندارد و دوست او قوی تر از آن
خصم باشد و خداوند این طالع را لباس زرد جامه سفید و لعل و ازرق ها
بیجاده یا فیروزه تا اگر غمناک شود در آن بنگرد غم او کمتر شود
و چون در یا مدد در وی نگرد تمام روز بر وی مبارک گذرد و از طعامها
معتدل و خنک و از ستوران گاو و گوسفند او را لایق ترد
و از روزها روز آدینه برای تزویج و شرکت کردن بسازد و برای
مهمانی و مناظره همچنان و خصومت روز شنبه سازد و اما
حاجت خواستن و مال طلب کردن و پیش سلطان رفتن روز
یکشنبه سازد و سفر و تحویل کردن روز دوشنبه سازد
و چهارشنبه هیچ کار نسازد مگر فراغت و اگر روز آدینه
کار بایسته کند زود روا شود اما از سلطان و
مهتران روزی مند بود و بر دل مردمان عزیز باشد
و اگر بر بینی خالی باشد دلیل خداوند دیو و دیانت
بود

بود و فسق و فجور دوست ندارد و اگر بر ساق او خالی باشد
دلیل کند که او را میانجی گری باید کرد و اگر نشنود زیان کند
و اگر کسی او را [illegible] باز پس نیاید جز آنگه [illegible] و او را
ببینند و او را با مهتران صحبت کردن سازد و چون کسی [illegible]
و ماه نو بر روی خاوند ببیند مبارک بود و اگر از کسی حاجت خواهد
بر [illegible] آیند تا حاجت روا گردد و از پس مرگ
او در جهان نام او مذکور بود و مردمان را از وی نیکوی بود و از گفتار
خود باز نگردد و تا آخر عمر کار او نیک بود والله اعلم بالصواب
عقرب و بهره او راست سه وجه است وجه اول ده درجه مریخ است و وجه
دوم ده درجه آفتاب است و وجه سوم ده درجه زهره است و اگر
وجه مریخ زاده بود از مادر سرخ روی و سرخ موی و گربه چشم و حرام روزی
و اما از قرابات [illegible] روزی بود و نیک بخت بود و بلای اهل فساد بود
و خداوند دولت و اگر بر وجه آفتاب زاده بود از مادر نیکو موی باشد
و نیکو روی و بزرگی از زن و بزرگ همت و با جاه پاک بود و اگر وجه
زهره زاید از مادر سرخ و سفید و فربه و نیکو روی و مراد را دوزن بود از
دل مردان و زنان روزی مند بود و سفر و طماع و خرج تنگکار و ولی وفا بود
و میانه بالا و گرفتار زده باشد جز از پستان مادر خویش و خداوند دولت و نعمت

بود و زیارت روضه رسول الله صلعم و از سلطانیان دولت یابد و او را
بازرگانی سازد و از چهارپایان ستور سم شکافته و از برای
زنی بر وی ستم رسد و خدای را خدای عزوجل او را [illegible] بیت بر دین
آورد و بر ساق های انسانی بود و بر ران وی خالی بود و لیکن [illegible]
و میانجی کردن او را [illegible] زود از جای تولد بجای دیگر مقام کرد اما حج
کردن و بازرگانی کردن و رگ زدن روز سه شنبه سازد و در ده سالگی
نالانی شود و در پانزده سالگی هم و در چهل و هشت سالگی نیز اگر از آن
راحت یابد هفتاد و یک سال و شش ماه و چهار روز و نوزده ساعت
زنده گانی واجب کند و هلاکش در آن وقت باشد که آفتاب در برج جوزا
آید   دوم سود و زیان در طالع قوس است مردی با حرمت و فراخ دل
و دو ریگی [illegible] گرد کند خاصه آنگه که سالش بسر رسد
اما حرامش [illegible] سازد و اگر بگیرد از حرام در آید ده درم از حلالش لنبود چند بار
سخت تر گرد کار بر وی سخت بود   سیوم طالع جدی و اگر وجه مریخ
دارد سه برادر بود و از برادران خیر و سعادت ببیند و اگر وجه آفتاب
دارد یک برادر بود و برادر دوست وی پرورده شود و اگر دشمن وی گردد
بسیار رنج و دشواری ببیند و اگر وجه زهره دارد دو خواهر بود و دشمنی
برادران را بجای ایشان نیکوی بسیار کند و پس او بمیرند و میراث ایشان
بر گیرد

بر گیرد   چهارم مادر و پدر طالع دلو است بر مادر و پدر مشفق بود و از ایشان
بسیار نیکوی بیند اگر سعد ناظر بود والا نه بسبب نحوست از ایشان غایب
شود و بر سر او بسی رنج و سختی رسد و غم بیند از جهت مادر و پدر
و اگر توفیق یابد بسیار نیکوی بجا آرد در حق مادر و پدر اما دوستیها و بمیرند
و از ایشان میراث یابد و باز از دست او بشود و از اندوخته خویش
خانه آبادان کند   پنجم فرزندان برج حوت طالع اگر وجه مریخ دارد پنج
فرزند مادینه بود دلش و از ایشان خیر و منفعت ببیند و اگر وجه آفتاب دارد
دو فرزند نرینه بود دلش و یکی مادینه و اگر وجه زهره دارد فرزندانش کم بود
و اگر [illegible] یا [illegible] کند اما از بنده گان دولت دارد بخدای عزوجل
نذر کردن نیکو بود   ششم بیماری برج حمل است بیشتر علت او از
گرمی و خشکی و بلغم بر وجه بود و گاه او را [illegible]
بگیرد داروی او فرموده اند هلیله زرد و هلیله سیاه و مصطکی
و صبر سقوطری و سفر و نمک هندی از هر یکی دو مثقال
شحم حنظل نیکو بود و باب سرد خورده بقدر اندازه نفع کند و از
چشم زخم او را اگر [illegible] رسد و [illegible] اندام درد کند   هفتم تزویج
طالع ثور است اگر وجه مریخ دارد یک زن کند بحلال و از آن زن
مال بسیار یابد و اگر وجه آفتاب دارد زن مهتران زنی بجای آید

و تو نگر گردد اما بنده بیش خرد و اگر وجه زهره دارد چهار زن کند و از
سه زن فرزند آید پس و از آن یک زن رنج بسیار بیند اگر از وی که
دختر بکر او را از سبب یک زن باشد و از زنان نیکوی بیند و از نیکو
دولت ندارد   هشتم خانه مرگست برج جوزا هم مرگش اول که از
مادر بزاید تا یکسال بیمار بها کشد چنانکه کس از او امید ندارد
و بسه سالگی و چهل سالگی خطره باشد و اگر زود رعونت بیمار شود و اگر
از آن برهد عمرهای و شش سال بزید   نهم سفرست طالع او سرطان
سفر بسیار کند اما در سفر او را منفعت کمتر باشد و لیکن اندر غربت مقام
کند یک سال یا دو سال او را به بود و اگر سفر کند سوی بادیه و خوارزم
هرچه از آن سوتر رود بهتر بود اما در غربت به جای استقامت کرد
مراد او حاصل شود   دهم عمل سلطان اسد است طالع عمل سلطان که سازد
اما اندران قید با بود و هیچ چیز که بسلطان نزدیک بود او را بهتر بود
و از علما معالجت کردن و تجوال و خرید و فروخت اگر چه بستور
بد خرد بدولت او نیک شود خاصه که پیوسته سلطان نیان باشد
و گوهر فروشی و چیزی از زمین بخرد   یازدهم سنبله امید
که بخدا او را دیر آید و در هیچ عمل برنماند و برای حاجت روز یکشنبه
اول بامداد بر بالای رود و چهار رکعت نماز کند و سر بسجده
نهد

بعد شک نیست که روا شود و دیگر چیزی که رضای حق تعالی نباشد
مهر بر کدی کهواره بر آید   دوازدهم دشمنان حمل طالع دشمن او هم
از اهل بیت او بود و هر که عکس او خورد دشمن گردد و هر که نیکی
کند وی خطا بیند اما دشمن بر وی ظفر نیابد اما مدارا بهتر و چون
تنگدلی کند صفرا غالب شود و روی سرخ شود و لرزه بر وی افتد و
عقل از وی بشود و نالایق از وی صادر شود و چون از خشم بیرون آید
پشیمان شود و از جامهای سفید و سرخ و سیاه و از نگینها لاجورد سازد
اگر جامه او در فرشته زران نگردد تا روز بروی مبارک گذرد و از طعامها
گرم و نرم و از ستوران ماده نیک باشد و روزها روز شنبه سازد و
تزویج و انبازی کردن نیک بود و روز چهارشنبه جامه نو پوشیدن و دوستی کردن
روز آدینه و سفر کردن و تحویل نمودن روز شنبه نیک بود و حاجت
از مهتران و دارو خوردن روز دوشنبه سازد و از عمر او در هر سه گذره
باشد و اگر بر بازوی راست خالی بود و دلیل کند که خون مردی بر دست وی
ریخته شود و بر گردن اما اگر خالی بود دلیل جا فر جوانی است و بر زبان او
سخن رود که هلاک او در آن بود اگر عقرب تمام بود مرگش مفاجا بود
و ماه نو بروی ماه بینه نگرد و اگر از خانه بیرون آید بهر جرد وقت یا پیش
سلطان رود و حاجتی که خواهد بر دست چپ انشد تا حاجت روا شود
قوس خانه سرش و مراد او راست وجه است وجه اول ده درجه

عطارد است وجه دوم ده درجه قمر است و وجه سیوم ده درجه زحل است اگر وجه
عطارد آید سبز رنگ و خداوند دانش و زیرک و میانه دولت و نویسنده
یا مطرب یا کفشگر یا تیرانداز و مانند این ها و اگر بر وجه قمر زاید از مادر سفید روی
و سیاه موی و لاغر اندام و جاسوس و حرفه شنده و اگر بر وجه زحل زاید از
مادر سیاه چرده بود و چشم احول بود یا کل یا لنگ یا کوسه یا کاشاورز
بود یا گلکار یا گلخن تاب یا حمال و رحیم دل و نیکو روی و فراخ روزی و دراز
زندگانی و جوانمرد و صبور و نیکو اصل و خداوند دانش و از ستور هرچه دارد
با زدوج کنند و مرگش با شهادت باشد و کار که با آتش متعلق باشد
صاز و او را نیک بود و بسفر نفع رسد و پنج زن کند و فرزندانش بسیار باشند
و از فرزندان دو تا بزیند و زن کردن و سفر کردن و مهمانی و صحبت کردن
و حاجت خواستن از مهتران روز دوشنبه سازد و پیش مهتران بدست راست
البته تا حاجتش روا شود و در هفت سالگی و به بیست و یک سالگی خطر بود
و از روز زنده روز نه ساعت و هفتاد سال عمر یابد و وفاتش در ماه تموز
باشد که آفتاب در سرطان آید   دوم بیت المال جدی برج باشد مردی حیلت
گر بود و مال گرد کند از هر لونی خرید و فروخت و سفر بری کرمان و قهستان
و اصفهان نیک و از زرع نفع بود هرچه بکارد و آخر عمر کار او بالا گیرد و مردم را از او
بر خوردار نی بود و بر هیچ کردن مال حریص بود و از پس مرگ مال او بماند

سوم

سیوم طالع دولت اگر وجه مشتری دارد دو خواهر و یک برادرش بود
و از پیش او دو رشوند و اگر وجه زحل دارد پنج برادرش بود و یک خواهر
اما از ایشان دولت ندارد و با ایشان نیکوی کند و پیش او بمیرند و
بد دوستی که نیکوی کند رنج بیند   چهارم مادر و پدر ثور است طالع ثابت زان
نیکوی بسیار کند اما بی فرمانی ایشان هم بکند و زود دل پشیمان هم شود
و ما شد که از مادر و پدر نخورد ماند و هیچ چیز که مادر او بزید کار او بهتر
شود و چون مادر کسی بر و مهربان نباشد و دولت او به پیر انسر
باشد   پنجم فرزندان طالع حمل است اگر وجه عطارد دارد یک
فرزند نرینه بود دلش و برین فرزند نیک دلسوز بود و اگر وجه
قمر دارد و سه فرزند نرینه بود دلش اما از فرزندان بخت
و دولت ندارد و اگر وجه زحل دارد پنج فرزند شود دلش و اگر
بود زود بمیرد و فرزندان او را چشم زخم رسد و بیشتر ازان
بمیرند اما از مهتران اندک دولت دارد و اگر ستور بخرد
نیک شود   ششم بیمارست ثور طالع است اول عمر بیماری
صفرا غلبه کند و بیشتر بیماری او از غلبه خون بود و دوا در
آن دارها از باد حکیمان او را دارو فرموده اند هلیله و آمله
هر یکی صد درم و ده درم تربد و یک درم زعفران و قند

همچنان همه را نیکو بود و بهتر بود و بعسل معجون کنند بخورد شفا شود
بالی سه بار بهار رود تابستان و بر ماه و بهمن چشم زخم
دکر بنده   هفتم شریک طالع جوزا اگر وجه مشتری دارد چهار
زن کند و اگر وجه قمر دارد سه زن کند و بیشتر زنان انقیاد
بازدارد و اگر وجه زحل دارد سه زن کند و از یک زن بسیار
رنج بیند آخر بیکی قرار کند و بر بعضی دوستی زن بسیار کند
و هم جادو بود و زنان در بند کان نیز راغب باشد اما شرکت کردن
دوست دارد و اگر وام دهد باز نیابد الا بجنگ و داوری
هشتم مرگ و سرطان طالع بیم مرگش هفت سالگی از درد شکم یا از
آبله چنانکه هلاکش نزدیکی امید ندارد اگر بجهد نادر دوازده سالگی و پنجاه و هشت
سالگی بیماری سخت بود کش و خلق از وی نا امید کردند و کار تنش بگور و
کفن رسد و بیماری او و بمرگش و اگر از این بجهد هفتاد و سال و نه روز
و هفت ساعت از شب یا از روز بمیرد   نهم سفر اسد طالع باشد و از
سفر حبشه و کرمان و گیلان و هندوستان و سمرقند و درین نواحی هرچه جوید
بیابد و از وطن غربت بهتر بود و در وقت سفر باید که آفتاب در برج
اسد باشد و حج یا منزل حج عمل بجا آرد   دهم عمل طالع سنبله یا هفتم اول عمل
ندیر بود و کیل و دبیری و کار او نزدیک سلطان بالا گیرد و نام او بزرگ شود
اگر

اگر از سلطان دور بود پیشه کند چون کراجی و زرادی و کمانگری و آنچه بدان
ماند و خرید و فروخت حیوان نیک بود اگر ستور زیاد خرد بدست او نیک
شود   یازدهم امید و منفعت طالع میزان یا هفتم اگر حاجتی داشته باشد
روز پنجشنبه اول بامداد جای تنها هشت رکعت نماز کند و سر بسجده
نهد و دعا کند حاجتش برآید   دوازدهم دشمنان است طالع عقرب دشمن
او هم از خانه او و از قرابت او اخرا و قوی تر باشند و بر دشمنان ظفر
یابد اگر مدارا کند ذلیل او گردند و بمراد نرسند و اگر تنگدلی کند زیان دارد
آخر پشیمان شود و از جامه های سفید و سرخ و از سنگها فیروزه و عقیق
اگر در خانه خشم در نیها نکرد غم کم گردد و از طعامهای خشک انگیز و از ستوران
شتر سینه و خرید و فروخت روز پنجشنبه سازد و تزویج و جامه نو پوشیدن و بگرمابه
رفتن و آنچه زینت تن بود و مهمانی کردن و دارو خوردن و خون گرفتن
و با کسی صحبت کردن روز آدینه سازد و حساب کردن و کینه جستن روز
یکشنبه و سفر کردن و جامه نو پوشیدن و مراد طلبیدن روز دوشنبه بهبود و سخن و عرض
سه شنبه سازد و حاجت و دعا را روز پنجشنبه سازد و اگر درین روزگار
ناشایسته کند رسوا شود و اگر بر کردنش خالی بود دلیل کند که بزبان سخن دروغ
که مردمان را از آن نفع بود و اگر در بر خالی بود دلیل کند که از حرام او را فرزندی
متولد شود و اگر بر دست راست او خالی بود دلیل کند که حج اسلام کند
و حضرت را در خواب بیند و در وقت حاجت خواستن بر دست

راست دایستد تا روا شود و اگر بر دست چپ خالی بود دلیل کند که کارهای
نیک شود   جدی خانه زحل است و مرا او راست و جدی است وجه اول ده
درجه مر کی زایل است وجه دوم ده درجه مریخ راست و وجه سیوم ده درجه آفتاب
راست اگر بر وجه مشتری زاید از مادر سفید روی بود که بزرگی از زنان و دانشمند
بود و بازرگان با امانت و موذن و مغنی و حاکم و معبر و اگر بر وجه مریخ زاید
سرخ روی و سرخ موی و گربه چشم و عیار و آنچه بدین ماند و حرام روزی و قصاب
و از زنان روزی مند بود و زود خشم و اگر بر وجه آفتاب بود سرخ روی
بود که بزرگی زند و خداوند ریاست و دولت بود از مهتران یا به تن خویش بلند
و خداوند جدی و از جامه های الشیمین سازد و بر بالش جراحتی رسد و بر
سر نیز عیبی افتد از ریش یا شکستن و جح کند و حاجت از مهتران
روز آدینه سازد از نماز روز شنبه اول بامداد تا پیشین نیک
بود اما بازرگانی و سفر روز دوشنبه سازد و حجامت کردن روز سه شنبه
نیک بود و بر دست راست مهتران ایستد تا حاجتش زود برآید و جاه
زن بود بروی غلامان بیند و در هفت سالگی و در سی سالگی خطر بیند از
زحمت و غیره و جده عمرش بیست و سال و هفت ماه و یازده ساعت از ذی الحجه
در آن وقت بود که آفتاب در برج اسد باشد   دوم دوروان دلو طالع باشد هفتم از
لونی مال گرد کند و حیله گر بود و حریص بر گرد کردن مال اما نگاه نتواند داشت و آنچه
گرد کند بحرص و رنج نه از حلال و اگر از حرام یکدرم بیابد دو درم از حلالش برود
و از

از حال خود بروزی بود و سفر او را راست سازد و عطاری و خرید و فروخت چون
اگر خود بتواند با کسی شرکت کند تا نفع شود   سیوم برادران در طالع حوت
نهم اگر وجه عطارد دارد پنج برادرش بود اما کم زیند و از ایشان دولت
ندارد و اگر وجه مریخ بود سه برادرش بود و یک خواهر و رنج برد بجای ایشان
اما از ایشان نفع ندارد و در پیش او بمیرند و اگر میراث یابد هم از دست ایشان
برود   چهارم طالع حمل است بر مادر و پدر مشفق بود و بجای ایشان رنج برد اما
ایشان هیچ یکی نه بینند و پیش او بمیرند و میراث یابد ببرد سر و از زاد و بوم
خود دور افتد و آنجا بهتر بود   پنجم طالع ثور است اگر وجه مشتری دارد هفت
فرزند بود پنج نرینه و دو مادینه اگر وجه مریخ دارد شش فرزند بود و بیشتر نرینه و اگر
وجه آفتاب دارد سه فرزند اما از فرزندان دولت ندارد و غم و رنج بیند از فرزندان
و از بنده او را فرزندان بود و او را دوست دارد   ششم طالع جوزا بیماری او بیشتر
از باد بود و از درد زانو و سینه و بلغم زیرا که طبع او سرد است و خشک حکیمان
دارو مرتو چه اند کل انگبین مصطکی و خون سیاوشان قاقله و غاریقون خرما
بکوبد و با انگبین معجون کند با همه دردها و بادها نافع بود اما پی تعویذ نباید بود
هفتم طالع سرطان اگر وجه عطارد دارد چهار زن کند و بر غلامان نیک رای
بود و اگر وجه مریخ دارد دو زن کند و اگر وجه آفتاب دارد سه زن
خواهد و با زنان دوستی کند اما از ایشان نفع نیابد و از زنی او را
بسیار ملامت رسد و رنج بیند بلکه خوف جان بود و در آخر عمر

از خاندان بزرگ زنی با مال بسیار و کار او بالا گیرد و هم جادو بود
هشتم طالع اسد است بیم مرگش در هفت سالگی از دمش
و دلشها که بزنی او پدید آید و باز در دوازده سالگی از جای بلند
افتد یا ستوری بر و لگد زند و باز در بیست سالگی از درد شکم
و باز در پنجاه و نه سالگی اگر از آن بجهد تا نود و پنج سال و سه
ماه و دوازده روز و سه ساعت عمر یابد آخر مرگش از درد
شکم بود نهم طالع سنبله است سفر او سوی روم و حبشه و هند و نواحی
آن تا مرادش شود اگر از خانه رود باید که آفتاب در سنبله بود تا آن
سفر بروی مبارک بود و مال دولت آید دهم طالع میزان است او را
دبیری و وکیلی نیز از سلطان و معامله ستوران و خرید و فروخت حبوب
و کشاورزی و بنده خریدن و فروختن و از بنده گان او را
فرزند بود یازدهم طالع عقرب است اگر تدبیر کند با کس نگوید و الا
زیان دارد و برای حاجت روز دوشنبه اول بامداد در جای تنها
ده رکعت نماز کند به پنج سلام و سر بسجده نهد و دعا کند
در آنچه صلاح مردمان باشد اگر شک کند همانروز مراد او برآید
دوازدهم طالع قوس است هر که نان و نمک او خورد دشمن او شود
ولیکن بر و ظفر نیابد و دشمنان او ذلیل و مقهور گردانند و اگر تنگدلی
کند زیانش دارد و اگر صبر کند مرادش حاصل شود و از جامهای
سفید

سفید و پاکیزه و پالیزهن و نگینهای فیروزه تا اگر بامداد بخرد
و بروی نگرد غمناکی نماند و آنروز مبارک بود و از طعامها گرم
و نرم و از ستوران ماده نیز و آن روز یا روز دوشنبه و جامه
نو پوشیدن را روز آدینه بهتر کار به بود اما اگر چیزی در
کم کنند باز نیابد و صاحب این طالع خنکی و خفتاد کوزه
و از کشاورزی دولت دارد و پیشتران بود که حج کند پس از این
جهان برود و حضرت را در خواب ببیند و اگر بر گردن او خالی بود
دلیل کند که او را دو فرزند از یک شکم آید و اگر بر پای راست
او خالی بود بر دست او حق تعالی ریخته گردد اما فزون کافری و با زحمت
کم آمیزد و اگر از کسی حاجت خواهد بر دست چپ او البته تا مرادش
حاصل شود اگر ماه نو ببیند بروی غلامان نگرد تا آنماه بروی نیکی گذرد
و نیز حاجتی که خواهد روا شود دلو خانه زحل است و مر او را سه
وجه است وجه اول ده درجه زهره است و وجه دوم ده درجه عطارد
و وجه سوم ده درجه قمر است اگر بر وجه زهره زاید از مادر سرخ
و سفید و تنک چشم و تنک ابرو و لیکن بزرگی زند و روشن
بود و از مردم خلق روز بیند بود و اگر چه گناهکار باشد آخر توبه کند و مطیع
بود و اگر بر وجه عطارد زاده بود خداوند ادب و دین باشد

و میانه دولت و اگر بر وجه قمر زاید سفید روی و سیاه موی بود و از اول
ماه تا سیزدهم ماه روزگارش نیک بود و آخر ماه نیک شود و هر که برین آخر
زاده بود حاکم بود یا صاحب برید یا صاحب دیوان یا صاحب خبر
آنچه اول زاده بود و آنچه آخر ماه زاده بود جاسوس بود پیک و جولاه و
و عریف و منادی یا شاعر یا رکاب دار یا حلواگر یا قفقاعی یا کاغذی یا
حلاج و آنچه بدین ماند و خداوند برج دلو مردی بود جوانمرد گاهی
فراخ دست بود و هرچه باشد بجای بیگانگان و افسونگران خرج
کند و بر خویش خرج نکند و زود خشم و دیر خشنود بود و بر دست راست
و چپش خالی بود و از زنان روزی دارد و روضه رسول صلی الله علیه
وسلم را زیارت کند و از فرزندانش روزی ندارد و یک از آن کند
اگر از این بگذرد بسیار زن کند و از پادشاهان خواری بیند اما زود راحت
بیند از سبب زنان و مال در غریبی گرد آید و از زنی بی صلاح بر وی رنج
رسد و برای جادو او را تعویذ باید داشت و زکوة مال باید داد
و نماز باید کرد و سفر و زنان نشوی و بازرگانی روز پنجشنبه سازد
و از ستوران جوان سازد و گرنه هم نزدیک بود و نیک و مبارک
اما دنبازی بد بود و ماه نو بروی زرینه نگرد و در پنج سالگی نالان شود
و در بیست سالگی هم و در چهل سالگی هم و اگر از آن بجهد در پنجاه و سه
سالگی

سالگی هم نالان شود بجهد تا نود سال و هفت ماه و دوازده روز
و سه ساعت زندگانی کند و هلاکش در ماه ایلول از درد جگر
و اماس پای در آن وقت که در برج سنبله آید دوم بیت المال
حوت طالع بخیل و فراخ روزی و از هر لونی مال گرد کند اما آنچه باید تا او
نخورد دیگر نیابد و دوستان دنیاوی بسیار دارد باشند چون تهی دست باشند
هیچ کس دوست او نباشد اما مال او در غربت گرد آید خراجش بسازد و دولت
او پراگنده تر بود سیوم حمل است اگر وجه زهره دارد سه خواهر بود و یک
برادر و از ایشان دولت ندارد و باشد که پیش او میرند و اگر وجه عطارد دارد
یک برادر بود و لیکن از آن برادر خیر و سعادت بیند و اگر وجه قمر دارد
سه برادر بود و لیکن از ایشان رنج برد سبب اما هیچ نیکی نه بیند و بود از مرگ شان
بجنگ و داوری میراث یابد چهارم ثور است بر مادر و پدر مشفق بود و گردن
بر همه فرزندان و پیش ایشان کار او بالا گیرد و لیکن از وطن و جای دیگر اما دار
کنند پنجم جوزا است فرزند بودش نرینه و از ایشان خیر و سعادت بینند
اگر وجه قمر دارد یکفرزند بودش اما از حرام تر فرزند بودش و یا یتیم بر دست
او پرورده شود ظالم و مردم آزار ششم سرطان است در اول عمر او بیمار
بسیار رود و بیشتر از خون و درد شکم و خام باد حکما دارو فرموده اند افتیمون
و انکین و هلیله زرد و خیار چنبر و خرمای هندی و سنجد جیلان و مویز

طالعی و سکرلستان و هر چه کوفتنی است بکوبد و آنچه بختنی است بپزد و آن کوفتها و ران انداز دو بجوشاند و آبش بگیرد و بخورد و بهم و روغنا نافع بود و نهیب گزاینده بود   هفتم طالع اسد است یک زن کند بجلال و به دوستی بسیار کند و اگر وجه عطارد بود سه زن کند لیکن به بنده کان راغب باشد و اگر وجه ماه دارد یک زن کند و زود بگذارد و دوستی غلامان جوید و آخر عمرش از جاه و بیم بود و شرکت او را بیازد و با هر که انبازی کند ایکس توانگر گردد زیرا که از خلق روزی ندارد   هشتم خانه سنبله است بیم مرگش در پنج سالگی یا از بلند بیفتد و اگر از آن بجهد چهل سال و پنجاه سال از درد شکم و اگر بجهد زنده کی یابد بود و شصت سال و دوازده روز و سه ساعت از روز نگذشته باشد   نهم سفر برج میزان است موافق بود او را سفر سوی گرگان و شهرستان و بابل و سمرقند به بود و در آنجاها دیر بماند و مرادش حاصل شود اما خوف جان و مال هم بود و خانه کعبه را زیارت کند   دهم طالع عقرب است سازوار بود او را کار سلطان و کیل و دبیری و نیکی و هر کار که آنچه بدین ماند و عملهای که بآب تعلق دارد چون ستره فروش و فقاعی و سبزی فروشی اما در غربت به بود   یازدهم

طالع

طالع قوس است امید با نجم بی برآید اما برای حاجت جای تنها چهار رکعت نماز بگذارد و سر بسجده نهد هر حاجت که دارد بخواهد قبول شود و اما راز خویش با کس نگوید که زیان دارد   دوازدهم طالع جدی دشمنان او هم از خاندان او باشند و از نمک خوردان نیز اما ظفر بیابند و از جامهای سفید باکو و از طعامها چیزی که سرد بود و طبع او خشک بود و از رنگها سبز و سیم تا هر بامداد که بر دو نگرد آن روز مبارک و خجسته بود و از ستوران نرینه سازد و تزویج و سفر و تحویل و جز این روز و مانند آن و هر کار که ابتدا کند روز چهارشنبه سازد و جنگ و داوری و کینه سه‌شنبه سازد و صحبت کردن و بنده خریدن و بنا و نوا افکندن و آنچه بدین ماند پنجشنبه سازد و اگر بر دست چپ خالی بود دلیل فرک بود و زیان دارد و صاحب این طالع بشب ترسنده بود و او را تعویذ باید بود و رحم دل بود و بر و جراحتی رسد و اگر بر پهلوی چپ او خالی بود دلیل کند که در نهان بی‌فرمانی خویش کند باید که توبه کند و در ماه نوروزی غلامان نکرد و در پیش مهتران بر دست راست باید ایستاد تا روا شود   حوت خانه قمری مر او را سه وجه است وجه اول ده درجه زحل است وجه دوم ده درجه

مریخ است و وجه سوم ده درجه مریخ است اگر بر وجه زحل آمده بود سیاه چرده کنند و آب شناسی و گرمابه تاب و سقا و مشک کردن بردارد و چاه کنی و شتربان و اگر وجه مشتری دارد سفید روی که زردی زند و تنگ ابرو و باشد که پیوسته ابرو بود و نیک دین و با دیانت و با دولت و سخن بها و توانگر و فریاد رس خلق بود و اگر بر وجه مریخ بود سرخ روی و سرخ موی و قصاب و سیاست و ستره و حرام روزی و از زنان بسیار روزی بیند و از اعضاء مردم پایهای و سخن رواد نیکو تدبیر و مدارا کننده و سفر دوست و از خانه خود دور بود و اگر بر سینه و شکمش خالی بود خانه کعبه و روضه رسول علیه السلام اما بر دولت او خونی ریخته شود و باشد که غزا کند و دو و دزدی کند و کمتر نیز خرد و خون برداشتن و رگ زدن روز چهارشنبه سازد و از توبه آماده و سیم شکافته و ماه نو دیدن بروی ماه دیدن و از نگینها فیروزه سازد و در سطح سالگی نالان شود و در بیست سالگی بخت زاید و اگر از آن بجهد زنده کانی هفتاد و سه سال و هفت روز آخر هلاکش در مهر ماه باشد و بآن وقت که آفتاب در برج میزان بود   دوم طالع حمل بود دولت بسیار یابد اما بیجا خرج کند و از سلطان زیان خورد و مند بود و بسازد او را عمل سلطان و مال گرد کند و از هر نوعی آخر هیچ بجز خویش نماند و در غربت افتد و باز مال گرد کند از دست هیچ

خویش

خویش   سوم طالع ثور اگر وجه زحل دارد پنج برادر بود و یکی خواهر و بجای ایشان رنج برد و اگر وجه مشتری دارد سه برادر بود و یکی خواهر و از ایشان نیکوی بیند و اگر وجه مریخ دارد از برادر و خواهر روزی ندارد اما بجای ایشان بسیار کند و رنج بسیار برد و از دوستی او را بسیار رنج رسد و زیان کند و از مال او را روزی نبود   چهارم جوزا است در جوروی از مادر نیکوی بیند اما چون بزرگ شود دولت ندارد و بجای مادر و پدر نیکوی بسیار کند و از ایشان جفا بیند و لختی بیفرمانی کند و آخر پشیمان شود و از وطن بی‌وطن شود و از تخت خود بدولت رسد وقتی که در مجلس اوسعدی رسد   پنجم سرطان است اگر وجه زحل دارد هفت فرزند دارد و اگر وجه مشتری دارد یک فرزند نرینه بود که کشی و دو ماده و اگر وجه مریخ دارد هیچ فرزندش نبود و اگر بود خرد سعادت نبود و اما از فرزند نرینه سعادت و دولت بیند و از بنده کان دولت بود دلش و بنده که بنده خرد و نام فرزند برو نهد از دوستی فرزندان   ششم طالع اسد است یا خشم بیماری او بدیگاه بود سخت بود دارو ای او حوائج و جز بوباد حافله و دو بنفشه و تر نقل و مصطکی و نمک هندی برابر بکوبد چیز دو دوباب آنرا بجوشانند و آتشی برنشین کنند و باشکر بخون کنند بخورد نافع آید و نیز از نهیب

وچشم زخم رسد پا تویز نباید بود که زیان دارد   ششم سنبله اگر وجه
زحل دارد سه زن کند خرید و فروخت بنده گان دولت دارد و اگر وجه
مشتری دارد یک زن بخواهد اما باید دستی بسیار کند و رنج بعد از
زنان دولت دارد و اگر وجه مریخ دارد در کار غلامان و کودکان و زنان
راغب بود اما اگر عزم زنی بخواهد از خاندان بزرگ و از مالی
بسیار بیابد و مرادش براید   هفتم میزان است هم برکشش تا حمل روا
و اگر از ان بجهد با کشش سالگی و نه سالگی بیم اینکه و السیف جادو درست و
دو سالگی بیم زرد دشنام و تا پنجاه سال کشته بوده تا سه ماه که سه سال و هفت
روز و سه ساعت   نهم طالع عقرب است سفر کردن دریای طرستان
و سوی روم به بود که بیا زار کانی مال بدست آید و غزا کند و از جای که
طمع ندارد کار او بالا گیرد و مرادی که دارد بیابد و مرگش بخانه خویش بود
دهم طالع قوس است خدمت سلطان و سلطانیان ساز وار بود
اما پرحذر باید بود اما روز شنبه بود و خرید چوب او را باز دو کوه بزرگ
به بود و کار تیراز و سازد   یازدهم طالع جدی است امید بقضیت
براید و اگر روز پنجشنبه اول بامداد دو رکعت نماز کند و حاجت
خواهد پیش از صبح صادق مراد خواهد بیشک روا شود و باید که پیش
کس نگوید   دوازدهم طالع دلو است دوست و دشمن شناسد

اما

اما دشمنان هیچ بجای وی بدی نتوانند کرد و اگر بانشان مدارا کند مقهور
شان کند و از جامهای سبز و سفید و از نگینها یاقوت یا پیاده اگر
غمناک شود و دان بنگرد ان روز بر وی مبارک بود و از طعامها چیزی خورد
که گرم و خرم بود و از ستوران اسپ شکافته سازد و ترویج و زرکت و جامه
نو پوشیدن و بگرمابه رفتن نیک بود و صحبت کردن او بینهم بیود
و روز یکشنبه مال طلب کردن و مناظره و خصومت کردن خوب
بود و حاجت خواستن و بنا افکندن و کارهای قدیم کردن و تحویل
و سفر و خرید و فروخت سه شنبه سازد و چهارشنبه نحس بود
حذر باید کرد از صحبت نارسوا شود و اگر بروی او خالی بود دلیل
تنگدلی و اما تیکمرخ و نیک یرت و بلند قامت بود و اگر بر گردن
خال بود دلیل کند که کار خیر را دوست دارد اما بر دست او خونی بود
از کافر و اگر بر دو بر و خال بود دلیل فرخ و جاه و بود که بر و گند و لی تعویذ
نباید بود و ماه نو بر روی پسران نگرد تا مبارک بود و اگر زنگی
حاجت خواهد باید که بر دست را لیسد وی ایستد تا مراد دلش
و مقصود دلش حاصل شود ان شاء الله تعالی والله
اعلم و احکم
فصل در بیان اختیارات منازل بجدول استاد ابوریحان بیرونی بدانکه

این اختیار منازل بر مذهب حکمای روم و هندست و صابیان نزاران
روند و آنچه ملوک را لابد باشد بلکه کافه خلق بدان محتاج باشند
و حکیم اسمعیل باخرزی آورده است که در مدت عمر خویش آنچه از ین
باب امتحان کرده شد اکثری موافق قول ایشان آمد و درین باب
استاد ابوریحان جدولی نهاده است و انرا از جهانی روایت میکند از
حکمای هند در بیان منازل و نسبت هر منزلی بکوکبی از کواکب سبعه سیاره
و حکیم جرجیکی و استاد درین باب مبالغه بسیار کرده و هرچه استاد ابوریحان
گوید کسی را با وی مجال منازعت و خلاف نباشد جدول اینست .

زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	قمر
ذراع	شرطین	ثریا	هقعه	بطین	زبانا	هنعه
سماک	صرفه	اکلیل	طرفه	دبران	نعائم	نثره
بلده	مقدم	جبهه	قلب	عوا	سعود	زبره
ذابح	شوله	بلع	موخر	اخبیه	غفر	رشا

منازل زحل چون ماه بمنزلی ازین چهار منزل که منسوبست بزحل فرود
آید روا بود بخدمت پادشاه رفتن و جامه نو پوشیدن و خانهای جد

وبدار

و بدار عمارت کردن و از بهر تربیت پیر بدر باید کرد که فرزند نافرمان
آید و دشمن والدین بود چیزی عاریت بکس نباید داد که باز دست نیاید
و ترک شکار باید کرد اما اگر چیزی گم شود زود بدست باز یابند و اگر فرزندی تولد
شود نافرمان و دشمن والدین شود   مشتری چون ماه بمنازل مشتری رسد
مختارست خدمت ملوک و طلب حوایج از ایشان و ستوده است بر
سریر ملک نشستن و درخت نشاندن و کشت کردن و دریا و ختنه دادن
ستوران و روا بود حرب کردن و زینت و داوری و تهیه کردن
طعام در خانه خویش   مریخ چون ماه بمنزلی مریخ رسد مکروه بود خدمت
پادشاه و طلب حاجت از ایشان اما هرچه تعلق بسلاح و ارباب ان
دارد از خریدن و فروختن و ساختن روا بود بحرب رفتن و قصد قلاع
کردن و کارهای تخت پیش گرفتن و شکار رفتن و ریاضت ستوران
و فصد و حجامت و نشاید نهال نشاندن و کشت کردن و جامه بریدن
و پوشیدن و ناخن چیدن و سر شستن   افتاب چون قمر در یکی از
منازل افتاب بود پسندیده باشد خدمت ملوک و سلاطین و حاجت
خواستن و از ایشان و روان کردن آب در جویها و زراعت کردن و
درخت نشاندن و ناخن چیدن روا بود و بصید رفتن و منازعت
کردن سر   زهره بمذهب حکمای هندوان است که هرگاه قمر در یکی

ازمنازل زیاده آید چون پادشاهی بود که برتخت نشیند روا بود تزویج و بریدن
و پوشیدن جامه و فرزند بمکتب دادن اما حذر باید کرد از صید و قتال وجنگ
گویند هر گاه سال نو شود و ماه دریکی ازین منازل بود دران سال جنگ
افتد ظفر غربا را باشد واین حکمی عجیب است چون ماه دریکی ازین
منازل باشد روا بود خریدن و فروختن سلاح و سوگند کردن و تیز دادن آن
و بکارزار رفتن و صید کردن و فرزند بمکتب دادن و اگر کسی در حبس
کسی افتد خواهد کرد یا دوی دغا دارد و درین وقت بمقصود خواهش رسد
و حذر کند از بریدن و پوشیدن جامه و بنیاد نهادن که گفته اند چون ماه
یکی ازین منازل باشد و کسی بنای آغاز کند هرگز دران بنا نه نشیند
اگر کسی حاجتی دارد جز در روح او را مطلوب نرساند و اگر کسی درین
وقت یا بارت بنشیند مدتی دراز بماند کسی او را باسانی ملکومی
نتواند رسانید تمت چون ماه در فرقی از منازل خویش باشد هیچ کار
ستوده نبود و بو ریحان میگوید اگرچه ما را حقیقت آن معلوم نیست
که از چه وجه توزیع این منازل کرده اند لیکن چون در علم نجوم دانشمندان
این بسیار است چون حال حدود و وجوه و شهر است و دقیقی
عشریات و ترتیب ارباب الایام و ساعات و غیران
و این جمله را در ظاهر نشست از کار نمود هیچ وجه بدی نمیدارد والله اعلم بالصواب

این کتب از املاک ... خان

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام شهنشاه ملک ثبوت   فسبحان حی الذی لایموت
مسلم مر او را صفات و لقاست   دگر هرچه آمد فنا در فناست
بنعت محمد شفیع الامم   جهاندار ملک وجود و عدم
بمدح جهان چار یار و لیک   ابوبکر و فاروق عثمان علی
بدست آورم خامه اندوهناک   چو خامه ز درد غم الم چاک چاک
دهم شرح درد جفای فلک   که گریان ست زین صدمه انس و ملک
چنان بر من امروز بیداد کرد   که آمد دل عالم از وی بدرد
ز غم خامه را سوختن شد براست   مدام خون ریز چشم دوات ست
چرا نامه را واکند دشکن   چو غنچه ز باد خزان در چمن
جهان سوز هر سطر او هست آه   بلا برق بارد ز ابر سیاه
چرا طبع شوخم ز جولان نشست   چرا شعر برجسته از دل نجست

چرا آمدی فکر گردید لنگ   چرا خیره اندیشه دم بست چنگ
چرا کس نگوید که بر گشت او   ظفر نامه شاه تیمور ...
که گنجی نشستم چرا کم چو گنج   شده قوت چون ازدها زبر رنج
ز نیرنگ گردون به تنگ آمدم   کجا صلح اکنون بجنگ آمدم
فغان ای صد فغان از تو آه   نمودی جهان زمانم سیاه
بهر گردشی تست رنگی دگر   بهر صلح تو هیر جنگی دگر
که از جهان آفتابی بری   گهی ماه زیر سحابی بری
گهی تخت را تخته آری فراز   گهی تاج گیری ببارج باز
بگو این ترا شوه آخر چراست   کجا رفت از تو خورشید کجاست
کجا آن سلاطین صاحب بروج   کجا پهلوانان گردون عروج
کجا آن فریدون و نوذر کجا   کیومرث جمشید آخر کجا
کجا رفت کاوس و کیقباد   که آرد ز لهراسب گشتاسب یاد
کجا خسرو و کوشت اسفندیار   کجا رفت بهمن با آن گیر و دار

چه کردی بافراسیاب از ستم | بگو هم ز ایرج ز تور و سلم
کجا رفت هوشنگ و کیو ویش | ز داراب دارا بگفتی سخن
کجا رستم و زال سهراب و سام | نریمان کجا رفت کو آن نیم
فرامرز برزو زواره کجا | کجا طوس کودرزای پوفا
کجا رفت بهرام نوشیروان | ز پرویز هرمز بگو داستان
کجا انبیا و کجا اولیا | کجا آن جناب شفیع الوری
کجا آن شهنشاه تخت لولاک رفت | بر آمد با فلاک و در خاک رفت
کجا رفت آن چار خلفای دین | نجوم الهدایت سراج الیقین
سکندر کجا و ارسطو کجاست | بلیناس کو و فلاطون کجاست
ز بقراط و سقراط هم بوعلی | نشانی نه بینم خفی و جلی
ز محمود و تیمور نادر بگوی | بگو آخر ای یار بیگانه خوی
اگر شمرم از ازل تا ابد | سخن از کجا تا کجا میرسد
دراز است این قصه بس کن کنون | نیاید کسی تا نرفت از تو خون

نخندید

نخندید کس تا نه بگریست زار | خزان است در پی گر آمد بهار
چه نازد کس از حشمت و ملک و جاه | که خوابی است دوشینه در صبحگاه
نداد این فلک تا نه بیند شتاب | کند هر چه آباد سازد خراب
کجا میهمان تا که این میزبان | هلاهل نیامیخت در آب و نان
که رخت اندرین منزل دون گشاد | که هنگام بستن بغارت نداد
خصوصاً شهنشاه دوران کجا | همان احمد شیر غران کجاست
کجا رفت آن شاه دین پهلوان | شهی هفت اقلیم کشورستان
کجا رفت آن شاه عالم پناه | کجا رفت آن ماه کوکب سپاه
کجا رفت اکنون گل باغ او | بدلهای ما مرهم داغ او
کجا رفت آن درة التاج او | ولی عهد و افواج او
شهنشاه تیمور حامی دین | ز نور شریعت منور جبین
جهانبان و لشکر کش و تاجدار | بگل زار گیتی چو باد بهار

روان شد به جنت ندانم که گفت | ز سرور دوران بباید شود
بسوزد زبانی که گوید چنان | کهی نشنود گوش مرگ شهان
به بندد نفس در گلو زین سخن | چنین حرف خون باد اندر دهن
آیا از جهان آن جهانبان برفت | تهی ماند قالب ز جان جان برفت
بیا ساقی از خواب نوشین بخیز | می شور محشر بجامم بریز
کجا چشم عبرت زن دم خموش | که امروز خواب است آن بزم دوش

شنیدم ز کلک برین زبان | تهی مغز بر کیسه استخوان
که چون شاه تیمور بار ششم | پس از فتح توران بسال سوم
ز کابل براث ور آورد روی | بلی داشت با هند بس آرزوی
برافزود رونق در آن سرزمین | شود نامی از نام آری یقین
گشاد از کرم هر دل بسته را | بربست از درم چاک بر خسته را
فرستاد افواج پار از اتک | هم از راه کوهات هم از خٹک
به تنبیه سکهان کافر سرشت | که پنجاب از کفرشان شد کنشت

چنان

چنان خورد پنجاب را آن سگان | که هرگز نماند بجز استخوان
سرفراز خان امیر کبیر | که هر جاست پاینده از حق نصیر
سوی دهنی و کهیب لشکر کشید | چو شهباز بر صید دشمن رسید
جلو ریز میرفت چون سیل آب | که پیوست با حدّ پیره خوشاب
کشید از سگان دمار | دل دوستان کرد خوش چون بهار
دگر شهداد از صدخان پور | نموده سگان تا بر هتاس دور
ولی چون بتقدیر تدبیر نیست | چو آید قضا کار شمشیر نیست
بلی جرم ما تا نگردد معاف | شود کی بصد آب پنجاب صاف
کجا یاری آن یار آید بکار | شود سوزن چار گز نیش خار
اگر بار دار ابر آب بهت | فزاید مرض تا نخواهد خدا
به بین تا چه رو داد انجام کار | ازین بازی عرصهٔ روزگار
کجا فیل و رخ اسپ و فرزین کجا | کجا گشت شه مات آمد بجا
شنو تا کنم شرح این ماجرا | ولیکن بیک داستان جدا

بیا ساقیا یکدو ساغر بیار   بمستان آن نرگس پرخمار
دمی صحبت هم غنیمت شمر   ندارد قضا فرصت اینقدر

ز آهی جگر می تراشم قلم   کنم نامه درد دل تا رقم
چه دردی که سوزد زبان از بیان   شود غنچه لاله گل را دهان
زند غوطه مژگان بخون جگر   چکد لخت لخت دل از چشم تر
خورد نامه بر خویشتن پیچ و تاب   چو آهی اسیران ز یاد عذاب
کجا شعر و مضمون رنگین کجا   ز دل نی دماغ و نه فکر رسا
نماند از غمم گرچه یکسر شعور   ولیکن توان گفت حرف ضرور
چو عهد جلوس شهی یا کرزیست   بدفتر نوشتند ۳ سال بیست
درآمد ببرج حمل آفتاب   نموده دل عالم از غم کباب
طربهای نوروز شد غمکده   ملک بر فلک بانگ ماتم زده
همی ریخت خون ناب چشم کدو   گره ناله شد شیشه را در گلو

صراحی

صراحی ز غم سر بزانو نشست   سر جام بر سنگ ماتم شکست
خم از جوش خاموش شد تا کباب   همه میکشان در خمار شراب
شنیدم ز مطرب که میگفت زار   چرا بیقراری است در نبض تار
بدل دارد از زخمه زخمی رباب   ز آهنگ بربط خورد پیچ تاب
چه آتش که افتاد در جان عود   چلاچل چرا دست بر دست سود
چرا هست آشفته گیسوی چنگ   دل اهل بزم از چه رو گشت تنگ
چرا دف بکف زند مبدم   چرا خنجری کرد خنجر علم
بناخن چرا سینه طنبور کافت   کدامی سنان پهلوی نی شکافت
نهالی اگر در چمن بر دمید   چو بکشاد چشمی شکوفه ندید
گلی بود که چاک گریبان نداشت   بپا خار غم زیر دامان نداشت
اگر غنچه گل شد ز شور جنون   چو لاله بداغ آمد و رفت خون
همین شیونی بود از عندلیب   بهار گل آمد ولی بی نصیب

نروید برگ گیا از زمین   که برقی نبودش ته آستین
اگر آمد از کوه ابری پدید   بهر قطره اش لخت دل میچکید
جو و آبش آمد ازجان به تنگ   همین سینه بر سنگ و آن سر بسنگ
هوای جهان شد چنان سو مزاج   سبب گشت بهر مرضها علاج
شهنشاه را نیز القای غیب   ز گلهای عبرت برآمود جیب
ندانم چه گفتش کسی در نهان   که یکباره شد دل گرفت از جهان
بمجلس نبودش کلامی دگر   مگر از کلام و حدیث و خبر
گهی ذکر بود از جزای عمل   گهی فکر عقبی و یاد اجل
گهی شغل بود از غزل درمیان   همه درد و اندرز و وجد و فغان
گهی بود وصف بزرگان پیش   ز امدادشان با مریدان خویش
که از فضل قرآن و ورد دعا   همی کرد پرسش ز اهل صفا
بفرمود تا حافظان کلام   فراهم ز هر جا در آیند تمام

بخوانند

بخوانند قرآن برای ثواب   کنند تا شفاعت بروز حساب
غرض ختم قرآن هزاران هزار   نمودند حفاظ اندر شمار
همی داد زر باگدا و فقیر   رها کرد از بند چندین اسیر
ز قرآن هزاران هزاران کتاب   بخوانندگان کرد وقف ثواب
روان کرد بسیار گنج و درم   بنذرانه حاجیان حرم
دعا خواست از هر ولی و فقیر   که ما عاجزیم و شما دستگیر
بسردارها هم فرستاد کس   که از هر کجا زود آیند پس
کنون سوی کابل توان کرد ساز   اگر زنده مانیم بینیم باز
ضرورست یکبار سیر وطن   که بودیم ما بلبل آن چمن
غرض چون امیران فراز آمدند   بفیروزی و فتح باز آمدند
شهنشاه برکوفت طبل رحیل   بلشکر در افتاد غلغل بسیل
بهنگام رخصت سر راه شاه   همه مردم شهر با اشک و آه
دعا مینمودند کای خسروا   خدا است نگهبان معین مصطفی

الهی تو باشی جهان پادشاه مسلم ترا باد تخت و کلاه
بهر جا که باشی برومند باش زکام دل خویش خورسند باش
اگر میروی با سلامت رسی بخیر از سفر در اقامت رسی
جهاندار نیز از کرم هر طرف ز عبرت همی دیدم صف بصف
دو دست از دعایش ایزد فراز لب پر ز آمین دل پر نیاز
ایا رخصت واپسین بد همان که از هر مژه اشک خون می فشاندند
غرض شاه چون مه چو کوکب قشون همی راند مرکب بموکب درون
ز منزل بمنزل نمودی عروج چو خورشید انور بذات البروج
برافزود رونق چو در چار باغ شد از باد ناخوش چو گل بیدماغ
ز درد دل و سینه تنگ مینمود دوار شد مخالف مرض میفزود
طبیبان همه عاجز اندر دوا ندید این مرض بوعلی در شفا
فلاطون ز تشخیص خون میگریست نفهمید بقراط کاین درد چیست
بلا چون نثار آمد میثاق نیش شکر زهر گردد بود نوش نیش
خدا تا نه بخشد دوا را اثر چه آید ز دست قضا و قدر

اسکر رفتی روان ۱۲

لی

بعالمان و فقیران بسی بود در دعا روز و شب هر کسی
غرض تا اجابت نگردد امام دعایی چو کوران نبرد ره بکام
امیران لشکر همه سینه داغ سرایی دل خواجگان بی چراغ
ملکزادها را دل پر ملال همه بدرها از غم چون هلال
مرض در زوالش بهر صبح و شام تب و ضیق و برسام شد فرز کام
دل شاه چون لاله پر خون و داغ پریشان ز ریحان و سنبل دماغ
رخی چون گل بود خندان و تر ز باد مخالف شده نیلوفر
دو لب همچو برگ سمن شد سپید خمیده قد سرو چون شاخ بید
چو نرگس شد چشم بس ناتوان ز بیماری بود هم سرگران
محاسن بر آورد رنگ سپید چو نور دم صبح عید امید
شهنشاه چون دید حال چنان بپرداخت دل از وفای جهان
بفرمود ارشاد با هر امیر که از مرگ آخر بود ناگزیر
بکردم امید یکه بنمود رو ولیکن نکنون است این آرزو

ببینم دیگبار روی وطن وداعی نمایم با آن چمن
شود تا بگلگشت کابل رسیم دران حلقه گل چو بلبل رسیم
ملاقات واپس نوا ماندگان نمائیم با حق سپاریم جان
همان ست جان آفرین جان از وست چو او جان بخواهد چه از جان بگوست
توان زود تر کوچ در کوچ رفت دو روزه بروز و دو هفته بهفت
امیران چو کردند گوش این سخن گرستند بس زار زار از حزن
همه جان بکف بهر قربان شاه عمل کرده هر کس بفرمان شاه
غرض چون بکابل شهنشه رسید بنالید یکسر جهان هر که دید
قیامت ببازار و کوی شد بلند که ای آفتابا چه دیدی گزند
امیران و لشکر همه سرنگون علمها ز سر تا قدم غرق خون
پیدکهای خاصه همه اشک ریز چو اسپان تصویر بی جست خیز
همی گفت هر دم که ای شهسوار بجنبیل تو چون من فرس هزار
ز لطف تو بودم شه صد کمند ز ران تو بودم جهان ارجمند

نادر

تو کردی مرا در جهان تاجدار که گوید کنون بیتو همدم بیار
که با میر آخور گوید کنون بر زین بهمدم بنه از هیون
ز تو بود دست مهم در رکاب ز تو بهره پشت من از مشرق آفتاب
دگر بود روترلان و تخت روان همه برق جولان همه خوش عنان
همه باد پویه همه سیل آب همه اشک در چشم و سینه کباب
به پشت همه زین بیجاده خام مکلل همه را ستام و لگام
صف زنده پیلان بوج به پشت ز خرطوم بر سر از این غصه مشت
عماری زرین بفیل سیاه کشد برق غم چون سر از ابر آه
ز سر تا قدم پیلبانان و پیل بماتم زده جامه در خم نیل
ز چاوش و هم چارچی درگاه نبودست جز ناله های درون
برآمد ز نقار خانه برون که خون ریخت خون دل ز گردون
دهلها سر همگی کوفت با هر دو دست که هی هی ز بند قضا کس نرست
همی داشت هر دم بلب کرنا که هی هی شهاهی شهاهی شها

نیامد ز شهنشاه سرودی دگر | بجز کاهش دل خراش جگر
جلاجل سراپا ز افسوس و لیف | بفرمود از بسکه بر سود کف
غرض چون شد آمد بدولت سرا | باهل حرم شد مگر کربلا
که یارب چه کردی جهان را خراب | چرا زرد شد چهرهٔ آفتاب
بگرد سر شاه اهل و عیال | چو انجم باطراف بدر کمال
بفرمود تا جمله گویند راز | امیدیکه دارند جویند باز
نشینند و گویند یک یک سخن | غنیمت بود در پسین انجمن
همی گفت هر یک ز اندوه غم | که بی تست دوزخ بما هم ارم
تو رفتی اگر ما نمانیم نیز | تو باشی نباشد اگر هیچ چیز
شنیدند آنچه هر کس بعرض رساند | سرشکی برو از تر چشم فشاند
بفرمود ما و شما بنده ایم | بحکم قضا گردن افکنده ایم
هو الله رزاق رب الجلیل | هو المالک الملک نعم الوکیل
نباشید دل تنگ از فرقت ما | چه غم چون خدا هست یار شما

منم گر

منم گر شما را کنون مهربان | بود مهربان تر خدا بر جهان
باخر ز هر کس وداعی نمود | بهر شد دل انقطاعی نمود
بسینکه دو عالم بیکسو نهاد | دو دست اجابت بحق بر گشاد
که یارب همه را توئی پادشاه | تو جان آفرین و توئی جان پناه
چو کاری کسی را نیاید ز کس | پس از من بجا ماندگان دادرس
سپردم بتو یار و بیگانه را | متاع بد و نیک کاشانه را
چو آن روز ناخوشتر از شام غم | بسر آمد عیان شد شب پر الم
چو خورشید شه سر ببالین نهاد | سوی ماه و انجم نظر بر گشاد
دمی بود با خود دمی با خدا | دمی در ثنا و دمی در دعا
بهانگ موذن همی داشت گوش | که آمد ز الله اکبر سروش
ز خاصان کسی گفت ای پادشاه | مدام از تو بادا جهان را پناه
اذان سحر نقری شاه داد | چه بود است پرسش بفرما مراد
بسی رنج زین کهنه بود و گذشت | کنون نیز این هفت روز است گذشت

گذا می مرض تا بدارد دوا | عیان است امروز از تو شفا
ولی چون بحکم قضا ره حقیقت | ولی عهد فرما که بعد از تو کیست
چه داری وصیت بگو با غلام | کرا جمله آریم گردی سلام
بفرمود خاقان بپاسخ چنان | جهان نیست میراث اید و ستان
مرا جمله هستند زادگان در نظر | همه نور چشم اند لخت جگر
ز ملک آنکه ملک خود آن خدا است | همان است باقی فنا در فنا بود
چه خوش گفت سعدی عنوان کتاب | خوش آمد همین بیتم از صد کتاب
مرا و را رسد کبریا و منی | که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
نیاورده ام هیچ با خویش چیز | جز ایمان نبرده روم هیچ نیز
جهانبان همان است داور جهان است | بهر کس ببخشد سزاوار همان است
نمودیم تفویض جمله به او | نکو داند او نیک و بد را نکو
بمن بود تا رسم بود شبانی | بود هم باو گو بود پاسبان
بمن چون وفا کرد عهد الست | مبارک کنون نوبت هر که هست

فنا ماسوی است

چو فرمان

چو فرمان فرماندهی داشتم | مرادی بدل هیچ نگذاشتم
گرفتم همه ترک و تاجیک و هند | خراسان ایران کشمیر و سند
باقبال من خورده دولت قسم | سر سرکشان پیش من بود خم
نه بستم امیدیکه حاصل نبود | همه عقدهایم خدا بر گشود
ظفر بود با همدمم همعنان | بفتراک دستی ز جان جهان
چه بر سینه زد تیغم که چون لاله | علم تا نمودم نبود شش نیستانه
نمودم چو آهنگ فتح حصار | در بسته وا بود بی کارزار
چو تدبیر میکردم از خیر و شر | قضا آفرین کرد تحسین قدر
بمن بود تا ملک خویش رانده ام | ثمر خورده ام از هر چه افشانده ام
گرفتند اکنون چو از من فراز | چه گویم که دیگر نگفتند راز
ندانم که چون است انجام کار | بتقدیر تدبیر را نیست بار
عبث از پی خاطر یکسی | چرا رنجه سازیم دلها بسی
بخالق سپردیم مخلوق را | سلام علی من تبع الهدی
ولی گر بکام قلم شد جهان | بس از من زمان شاه است شاه زمان

پزشکی که از بهر طلب کرد زود   که محکم بخدمت کمر بسته بود
بفرمود تا زود آرند آب   وضو می توان کرد چون نیست خواب
بگفت که لبیک روحی فداک   هو الله عن کل هم نجاک
اگر جای آب است خونم بکار   سر خود بپای تو سازم نثار
چو آب آمد و شد وضو ساخته   شهنشه دل از جمله پرداخته
بسوی قبله آورد رو در نماز   بحق کرد در سجده جان را نیاز
بتاریخ هفتم ز شوال ماه   سحرگاه دوشنبه بر بست شاه
بعمر جوانانه پنجاه و هفت   چو گل زین چمن دامن افشاند و رفت
چو ختم الرسل در سه و بیست سال   جهان را سوی دین کشید از ضلال
بتدبیر شمشیر و عدل و سخا   بتایید بخت و بدین هدا
جهان را گرفت و بحکم اله   برون زد بچرخ برین بارگاه
برفت آن شهنشاه گیتی فروز   نهان گشت خورشید و شب گشت روز
ز دنیای دون خیمه بیرون کشید   بفکر بلند این جهان نیست دید

فزون

۱۲۰۷
فزون بود هفت از هزار و دویست   که رفت از جهان شاه فرخنده زیست
۱۲۰۷
دگر گفت هاتف بگوشم حزین   شده بر زمین آفتاب از زمین
۱۲۰۷
شنیدم دگر نیز از خاص و عام   زهی شاه مرحوم جنت مقام
چو شه سر نبرداشت از سجده گاه   باهل حرم گشت عالم سیاه
برآمد نفیر صغیر و کبیر   تو گویی فتاد آتش اندر حصیر
ز هر گوشه برخاست شور و فغان   بخون هر یکی همچو بسمل طپان
همه کرده گم از جنون دست و پا   همه تا بدامن گریبان قبا
حرم دست هم کرده بر گرد شاه   چو انگشت ثریا بر خسار ماه
همه ژاله بار اند چون ابر شرق   همه رعد نالان و سوزان چو برق
بهر گوشه شهزادگان صف بصف   همه سینه با تیر گردون هدف
همه جان بلب بر زبان بار بار   که ای از تو ما را امید افتخار
کجا رفته‌ای بابا کجا   سر ما ز تو زیر پای هجار

تو رفتی و ما را نمودی یتیم   ز الماس غم شد دل ما دو نیم
بگوییم و اکنون کرا ما پدر   که گوید بغیر از تو ما را پدر
قوی بود ما را بسی ها با تو پشت   تو رفتی و شد سست بازو و پشت
کجا رفت یارب شهنشاه ما   همان سایه چتر بال هما
الهی کجا رفت آن قبله گاه   بسوی که آریم روی پناه
کجا رفت بابا ما بیکسان   کجا رفت از فرق ما سایبان
امیران و درباریان سر بخاک   ندیمان مجلس همه سینه چاک
همه عالم و عامل و پارسا   همه در دعا و همه در عزا
همه را بلب آه و در دیده آب   ز شیون همه را جگرها کباب
که یارب کجا آن شه مهربان   کجا رفت آن خسرو قدردان
کجا رفت آن شاه درویش دوست   که محشر بآفاق از مرگ اوست
کجا رفت آن مرهم دردها   کجا رفت آن رونق بار

کجا رفت آن داور دادرس   کجا رفت آن شاه فریادرس
بنالد شها بی تو پیر و جوان   ملک بر فلک بر زمین انس و جان
بنالند بی تو ملک زادها   بآن ناز و نوش تو آمادها
بنالد ترا همدم خوش عنان   دگر بور و ترلان و تخت روان
بنالند بی تو امیران بدر   زده بر زمین جیغها را ز سر
بنالند محفل نشینان ترا   بنالند خلوت گزینان ترا
بنالد منور برایت مدام   معه اهل و اطفال هر صبح و شام
منور که هست از قدیمان شاه   ز خود تا بود شاه عرش بارگاه
جهان بی تو شد تیره ای آفتاب   سراسیمه هر کس چو یوم الحساب
خصوصاً گذشت آنچه در پیشاور   بدین سان فلک نیز در هیچ دور
چهل روز شب خواب خوردن حرام   نمیکرد کس فرق در صبح و شام
غرض حسب ارشاد خلد آشیان   نمودند در چارباغش مکان
بآن چارباغی که در راه بود   همین چارباغ از خود شاه بود

نخستین ورا نام بد خوابگاه / زمینی نه چون او بکابل تباه
شهنشاه آباد کردش چنان / که شد رشک گلگشت باغ جنان
ز تدفین تکفین چو پرداختند / امین عمارت تعیین ساختند
نشستند ملا لبی بر مزار / پی ختم قرآن بلبل و بهسار
چو شد مرقد پاک شه چارباغ / هم از چارباغ است سال ایاغ
الهی بتقدیر چون چاره نیست / کجا سینه کز تیغ غم پاره نیست
بیامرز آن شاه دیندار را / طفیل محمد شفیع الوری
پس آن شهنشاه خلد آستان / اب مشفق و والد مهربان
زمان شاه ابن خلافت پناه / ز خود تا پدر تا پدر پادشاه
بتاج و نگین و به تخت و علم / سر سرکشان را نفرمود خم
زد از بهر نوبت در اقلیم کوس / شبی داشتم فکر سال جلوس
باین مژده بیدار گشتم ز خواب / کشیده سر از جیب صبح آفتاب
الهی بیامرز آن شاه را / بهر روز انور کن این ماه را
بشرع محمد بدارش قوی / بصدیق فاروق عثمان علی
دعا از منور قبول از خدا / بلی هست کار فقیران دعا

[illegible]